

کارنامه‌ی «سوسیالیست های انقلابی ایران»



عکس:

سخنرانی م. رازی در کنگره بین المللی سوسیالیست های انقلابی در بارسلون -

تابستان ۲۰۰۴

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

پیشگفتار

نخستین نشریه ی «سوسیالیست های انقلابی ایران» در دوره اخیر تحت نام «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، در آذر ماه ۱۳۶۹ انتشار یافت.^۱ اما، مبارزه عملی آنان علیه رژیم سرمایه داری؛ و مبارزه نظری علیه انحراف های موجود در درون جنبش کارگری تنها به این دوره محدود نمی گردد. بنیان گذاران این گرایش از اوایل ۱۳۵۰ فعالیت متشکل خود را آغاز کرده اند. با انتشار نخستین شماره ی نشریه «کندو کاو» در آذر ۱۳۵۳، نظریات سوسیالیزم انقلابی انعکاس یافت. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگر» و «کارگران سوسیالیست» (مهر ۱۳۵۹) وجوه تمایز سوسیالیست های انقلابی را از نظریات انحرافی در روند انقلاب ایران، نشان داد. پس از آن نشریه کارگری، «نظم کارگر» و نشریه تئوریک «سوسیالیزم و انقلاب» و سپس گاهنامه «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی» و «نشر کارگری سوسیالیستی» ادامه دهنده همان روش از کار بودند.

مبارزه نظری با انحراف های استالینیستی، سانتریستی، آنارشستی، آنارکو-سندیکالیستی و سوسیال دمکراتیک در خطوط عمومی مقالات نشریات به وضوح مشاهده می شود. همچنین در سطح عملی، فعالیت های دفاع از کارگران پیشروی ایران و پناهجویان و فعالان جنبش کارگری در خارج به ویژه در پاکستان، ترکیه و هلند پیگیرانه همراه با متحدان بین المللی توسط سوسیالیست های انقلابی انجام گرفت. در دوره اخیر سوسیالیست های انقلابی ایران متشکل در «شبکه همبستگی کارگری» (خارج) و «کمیته اقدام کارگری» (ایران) به فعالیت های مؤثر در حمایت از کارگران ایران همراه با متحدان بین المللی خود انجام داده اند.

^۱ - این نشریه از شماره ۲۹، هم زمان با تشکیل «ا. س. ا»، «کارگر سوسیالیست» نام

بخش فعال و ادامه دهندگان راستین نظریات سوسیالیزم انقلابی، با نقد به اشتباهات و ایرادهای نظری و تشکیلاتی پیشین، خود را برای تدارک انقلاب آتی در «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» متشکل کرده است. آنها نه مدعی اند که «حزب» و «سازمان» سیاسی مشخصی در خارج به وجود آورده؛ و نه وانمود می کنند که امکان شکل گیری چنین گروهی در خارج از کشور، بدون درگیری مستقیم پیشروی کارگری، عملی است. تشکل کنونی، تنها «داربست»ی است که توسط آن، سوسیالیست های انقلابی و کارگران پیشرو، پلی برای ساختن حزب پیشتاز انقلابی را تدارک می بینند. اما در عین حال فعالان «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» با «انحلال» طلبی تشکیلاتی و خرده کاری های بی حاصل توافق ندارند. آنان معتقدند که عدم وجود زمینه مادی برای تشکیل یک گروه انقلابی در خارج از کشور به مفهوم «بی بندبازی» سیاسی و دنباله روی از سازمان های سنتی نباید تلقی شود. به ویژه در وضعیتی که سایر گرایش های «راست گرا» و «میانگرا» در حال تدارک تشکیلاتی خود برای مداخله در ایران هستند.

«کارگر سوسیالیست» و «جوان سوسیالیست» به عنوان صدای کارگران پیشتاز و جوانان انقلابی با چنین انگیزه ای انتشار یافته و می یابد. به سخن دیگر، با هدف تدارک ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی»، از طریق مبارزه با سرمایه داری و نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش کارگری.

مرور و درس گیری از تجارب پیش هر تشکلی برای انقلاب آتی ضروری است. اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران از اینرو ضمن دعوت تمام سازمان های چپ گرا و کمونیست به ارائه کارنامه شان؛ خود نیز کارنامه خود را ارائه می دهد. مطلب زیر دو بخش اصلی از کارنامه سوسیالیست های انقلابی است. بخش های بعدی نیز متعاقباً انتشار می یابد.

م. رازی

اردیبهشت ۱۳۸۴

کارنامه‌ی «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

دوره نخست:

دوره پیش از قیام بهمن ۱۳۵۷ شکل‌گیری و آغاز کار سیاسی

از محافل دانشجویی تا فعالیت متشکل سیاسی

افراد اولیه تشکیل دهنده گروه، دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان بودند که عمدتاً تحت تأثیر انقلاب کوبا، جنگ ویتنام و مبارزات جنبش دانشجویی اواخر دهه ۱۹۶۰، به فعالیت سیاسی روی آورده بودند. در ابتدا، این عناصر هر یک تمایلات سیاسی، عقیدتی خاصی را دنبال می‌کردند (عمدتاً مانوئیستی و چریکی). پس از یک دوره مبارزه در جنبش دانشجویی و آشنایی با گروه‌های چپ انقلابی و مطالعات فردی و جمعی حول مسایل جنبش کارگری و اختلافات موجود در جنبش کمونیستی بین‌المللی به نتایج مشترکی رسیدند: این‌که مصوبات نخستین چهار کنگره کمینترن و مواضع تروتسکی و اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی بر نظرات سایر‌گرایش‌های سیاسی موجود آن زمان (طرفداران سیاست خارجی شوروی، چین و هواداران مشی مبارزه مسلحانه) برتری داشته؛ و این‌که به علت وجود بحران رهبری انقلابی و کجروی‌های حزب توده و جبهه ملی در جنبش توده‌ای ایران، فعالیت متشکل جدی و درازمدت در جهت تدارک ایجاد یک حزب انقلابی در ایران در دستور روز قرار گرفته؛ و این‌که ساختن حزب انقلابی در ایران با ایجاد حزب بین‌المللی کارگری متکی بر سنن کمینترن (چهار کنگره نخست)، گره خورده و هرگونه عدول در پیکار

برای ایجاد سازمان کارگری متکی بر پیشروی کارگری و احیاء یک انقلابی بین‌المللی راه را برای انحرافات بوروکراتیک و ناسیونالیستی باز می‌گذارد.

بر این اساس، عده‌ای از دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان گرد هم آمده و فعالیت متشکل خود را آغاز کردند. از همان ابتدا، این عده در جهت هدف مرکزی خود یعنی تدارک برای ایجاد یک گرایش انقلابی در اپوزیسیون ایران گام بر داشتند. برای ایجاد تسهیلات در ساختن چنین گرایشی، دخالت سیاسی متوجه حلقه رابط بین جنبش توده‌ای و پیشروی انقلابی- و آن هم در وهله نخست جنبش دانشجویی خارج از کشور شد. بنابر این، یکی از وظایف اولیه و اصلی آن‌ها در جهت اشاعه نظریات مارکسیزم انقلابی در درون جنبش دانشجویی و کمک به ایجاد قطب سوسیالیستی انقلابی در آن، و از کانال این مداخله ایجاد ارتباط با قشر پیشرو در ایران بود. از یک سو، ترتیب جلسات مرتب آموزشی پیرامون تجربیات جنبش کارگری در سطح جهانی، استراتژی و تاکتیک انقلابی تئوری‌های مارکسیستی (فلسفی و اقتصادی)، مفهوم سوسیالیزم و انحرافات موجود در سطح بین‌المللی و تاریخ مبارزات طبقاتی در ایران؛ و از سوی دیگر؛ مداخله سیاسی در کنفرانس‌های دانشجویان ایرانی (واحد لندن)، از طریق شرکت فعال در جلسات و سمینارها و فعالیت‌های دفاعی، آغازگاه فعالیت‌های آن‌ها بود.

کنفرانس‌هایی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در اروپا تشکیل شده بود، به دلیل رابطه تاریخی‌اش با مبارزات داخلی و به عنوان تنها سازمان علنی موجود در زمان دیکتاتوری رژیم شاه، به مرکز جلب دانشجویان مبارز و سیاسی ایرانی تبدیل شد. اما، آن سازمان، از ابتدا حول یک برنامه بورژوا دمکراتیک (ائتلافی از بازماندگان حزب توده و جبهه ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد) بنا نهاده شده بود. علی‌رغم تغییر و تحولات درونی و انشعابات متعدد (که اولین آن منجر به اخراج حزب توده شد)، کنفرانس‌های کماکان ماهیت بورژوا دمکراتیک خود را حفظ کرد، و به مثابه سازمانی «دمکراتیک و ضدامپریالیستی» از طرح تحلیل‌های طبقاتی و مسایل مربوط به

جنبش کارگری طفره می رفت. فعالیت های دفاعی آن محدود و ناکافی بود و کلیه تصمیم گیری ها به شکل بورکراتیک بر دانشجویان تحمیل می شد. هیچ گرایش یا فردی مستقل از رهبری آن (مانوئیست ها و جناح «چپ» جبهه ملی) حق تبلیغ نظرات خود را آزادانه و بدون بر خورد به موانع تشکیلاتی نداشت. از این رو، مداخله سیاسی گروه در واحد لندن همراه با مبارزه به منظور دمکراتیزه کردن کنفدراسیون همراه با دست آوری به حق ابراز نظر و گرایش و امکان فعالیت سیاسی بود. پس از مدتی، در نتیجه مبارزات پیگیر گروه، حق گرایش در واحد لندن به رسمیت شناخته شد و افراد و گروه ها با برنامه های متفاوت بطور مساوی امکان تبلیغ نظریات خود را پیدا کرده و فعالیت های دفاعی نیز به تدریج بر اساس اتحاد عمل نیروهای شرکت کننده در واحد لندن، مبنی بر تصمیم جمعی سازمان یافت. از آن مقطع، فعالیت گروه در واحد لندن به طور مشخص آغاز شد. سمینارها و جلسات متعددی پیرامون مسایل سیاسی و طبقاتی سازمان یافت و در مقابل برنامه های کوتاه مدت، فعالیت های لحظه ای دفاعی کنفدراسیون، فعالیت های دفاعی دراز مدت و با برنامه پیشنهاد شده و به مورد اجرا قرار گرفت.

در عین حال، به منظور تدارک تشکیل یک حزب بین المللی متکی بر سنن چهار کنگره نخست کمینترن، افراد تشکیل دهنده گروه روش و دلیل بر قراری ارتباط سیاسی و تشکیلاتی با سایر سازمان های انقلابی در سطح بین المللی را چنین فرموله کردند که: «از آنجائی که گشایش های دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه مرحله ای گذار و کوتاه مدت در تاریخ آن جوامع داراست، در دوره اختناق، سوسیالیست های انقلابی می بایستی با کلیه تجارب مبارزاتی در سطح جهانی آشنا شده تا در موقعیت های انقلابی قادر باشند آن تجارب را به طبقه کارگر در کشورهای خود منتقل کنند. همراه با آن، می بایستی با سازمان های انقلابی مدافع طبقه کارگر در سطح جهانی ارتباط سیاسی و در صورت توافق حول یک برنامه انقلابی ارتباط تشکیلاتی، در جهت ساختن یک بین الملل انقلابی برای تدارک براندازی نظام امپریالیستی در

سطح جهانی، برقرار شود». اما، از همان ابتدا تأکید بر آن بود که ارتباطات سیاسی و تشکیلاتی به هیچ وجه به مفهوم مداخلات سیاسی، تشکیلاتی سازمان ها در امور درونی یکدیگر نمی بایستی تلقی شود. هدف اساسی ارتباط بین المللی تبادل نظر، مشورت سیاسی و کسب تجربه انقلابی در راه ساختن حزب انقلابی بود و نه وابستگی سیاسی و تشکیلاتی و تبدیل شدن به جزئی از یک سازمان بین المللی. انترناسیونالیزم پرولتری به مفهوم عدم استقلال سیاسی و تشکیلاتی بخش های متفاوت یک سازمان بین المللی نمی توانست تلقی شود. احزاب ملی می بایستی خود مشی سیاسی مداخلات طبقاتی در جامعه را تعیین کنند. درک از انترناسیونالیزم پرولتری به مثابه جمع جبری تعدادی از احزاب به دور یک رهبری مرکزی و فرمان گرفتن از آن مرکزیت، درکی مغایر با مفهوم واقعی یک حزب انقلابی بین المللی ارزیابی شد (درکی که استالینست ها از «انترناسیونالیزم پرولتری» داشتند).

افراد اولیه تشکیل دهنده گروه، پس از یک دوره آشنایی و تحقیق و تجسس در مورد تعدادی از سازمان های سیاسی، «بین الملل چهارم» را واجد چنین شرایطی ارزیابی کرده و با بخش آن در انگلستان همکاری کردند. پس از یک دوره، گروه، فعالیت متشکل خود را، بر اساس معیارهای فوق با بین الملل چهارم آغاز کرد.

آغاز مداخله سیاسی حول نشریه «کندوکاو» و انتشارات «طلیعه»

پس از قریب به یک سال فعالیت متشکل در لندن، افراد دیگری از طرفداران بین الملل چهارم در سایر کشورهای اروپایی (عمدتاً فرانسه، سوئیس، آلمان و آمریکا)، با نظریات گروه هم سویی پیدا کرده و در ارتباط تشکیلاتی قرار گرفتند. این عده طی برگزاری کنفرانسی، بر پایه توافق با اسناد و قطعنامه های نخستین چهار کنگره بین الملل سوم. سند بنیادی بین الملل چهارم، و برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، گروه «تروتسکیست های ایرانی طرفدار بین الملل چهارم در اروپا و خاور نزدیک» را بنیاد نهادند. آن گروه به منظور پیشبرد اهداف خود مبنی بر کمک

به ایجاد یک قطب سوسیالیستی در درون جنبش دانشجویی در جهت تدارک برای ایجاد یک گرایش انقلابی در ایران، نشریه ای منتشر کرد.

نخستین شماره نشریه گروه «کندوکاو»، در آذر ۱۳۵۳ انتشار یافت و در سر مقاله آن اهداف نشریه چنین توضیح داده شد: «کندوکاو حاصل بحث و کار عده ای دانشجوی ایرانی است. هدف از انتشار آن اشاعه مارکسیزم انقلابی در داخل جنبش دانشجویی، و کمک به ایجاد یک قطب سوسیالیستی انقلابی در داخل این جنبش است. دانشجویان مستثناء و منزوی از کل اجتماع نیستند. عقاید و دستجات سیاسی میان دانشجویان انعکاسی است از عقاید و طبقه بندی موجود در اجتماع. خود جنبش دانشجویی نیز، چه فعلاً به آن آگاه باشد چه نه، از مبارزات طبقات مستثناء نیست راه حل ها و برنامه های مختلف و متضادی که طبقات مختلف برای حل مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ارائه می دهند در جنبش دانشجویی نیز منعکس می شود.»

«به عقیده ما تنها راه پیشرفت جنبش دانشجویی اتحاد سیاسی آن بر مبنای عقاید و برنامه است که می تواند جنبش را، همگام، جنبش طبقاتی جامعه به جلو هدایت کند. یعنی بر مبنای مارکسیزم انقلابی. یعنی با بریدن از ایدئولوژی های بورژوائی و ما قبل آن.»

«از این نظر، وظیفه سوسیالیست ها در جنبش دانشجویی مبارزه پیگیر و آگاه سیاسی برای نیل به این هدف است» (چند کلام، کندوکاو شماره ۱، آذر ۱۳۵۳).

برای تحقق بخشیدن به اهداف فوق و طرح اختلافات موجود در جنبش کمونیستی و طرح اصول مارکسیزم، یک سری مقالاتی در مورد مباحث اقتصادی مارکسیستی (مفهوم سرمایه داری و امپریالیزم)؛ مباحث تنوریک مارکسیستی (در مورد استالینیزم، مانوئیزم، تروتسکیزم، حزب لنینیستی، مفهوم برنامه انقلابی، درک از دموکراسی و غیره)؛ تجارب جنبش های کارگری در سطح جهانی (اسپانیا، پرتغال، ایران و غیره)؛ جنبش های ملی (کرد، بلوچ، فلسطین و غیره)؛ جنبش زنان؛

اقتصاد ایران (ساختار سرمایه داری و مسئله ارضی) و مقالاتی در مورد اوضاع سیاسی ایران و جنبش کارگری و مبارزات جنبش مقاومت علیه رژیم شاه و لزوم فعالیت های دفاعی، طی چندین شماره در نشریه کندوکاو منتشر شد. از سوی دیگر، اضافه بر مباحث تنوریک و سیاسی فوق، نشریه عمدتاً تأکید بر مسائل مشخص روز نیز داشت. از این رو در جهت تکمیل نشریه کندوکاو، تعدادی جزوات که محتوای آن ها جنبه تنوریک داشت، در کنار کندوکاو، تحت عنوان «انتشارات طلوع» انتشار یافت.

تشکیل «کمیته ضداختناق در ایران» و انتشار نشریه «به سوی آزادی»

در بهار ۱۳۵۵، به دنبال اشغال سفارت ایران توسط ۲۱ تن از مبارزین کنفدراسیون، در اعتراض به کشتار ۹ نفر زندانی سیاسی (گروه جزئی)، و دستگیری ۲۱ تن توسط پلیس انگلستان «کمیته دفاع از ۲۱ نفر» ساخته شد. گروه، به عنوان یکی از گرایش های فعال در واحد لندن، نقش تعیین کننده ای در آن کمیته ایفا کرد. با استفاده از آن اتفاق، شرایط اختناق در ایران و رابطه دولت بریتانیا با رژیم شاه وسیعاً افشاء شد و زمینه مساعدی برای تداوم کار دفاعی علیه رژیم شاه و در دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران فراهم آمد. از این رو، پس از رهانی ۲۱ تن از زندان، رفع هرگونه اتهام از آن ها، که خود نتیجه مستقیم فعالیت کمیته بود، پیشنهاد تشکیل یک کمیته دائمی توسط گروه مطرح گردید. علیرغم مخالفت هانی از سوی سایر گرایش های موجود، کمیته دائمی ای بر اساس یک اتحاد عمل با همکاری کلیه گرایش ها ساخته شد. گرچه پس از مدت کوتاهی آن گرایش ها کمیته را ترک کردند.^۲

^۲ - در آن دوره سه گرایش اصلی در واحد لندن فعال بودند. هواداران فدائیان (نشریه ۱۹ بهمین). هواداران جناح "چپ" جبهه ملی (که خود را سازمان اتحاد کمونیستی سپس سازمان

«کمپته ضداختناق در ایران» (کاری) بر محور نکات زیر خود را آغاز کرد. فعالیت در راه آزادی کلیه زندانیان سیاسی ایران بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی یا عضویت سازمانی آنان، فعالیت در راه کسب حقوق دمکراتیک در ایران، فعالیت در راه اخراج کلیه عوامل ساواک از بریتانیا و علیه اقدامات ساواک که متوجه مبارزین ضدرژیمی در آن کشور بود، فعالیت علیه سیاست دولت بریتانیا مبنی بر پشتیبانی و حفظ مناسبات دوستانه با رژیم دیکتاتوری ایران. در طی بیش از دو سال از فعالیت آن کمیته، دهها اتحادیه کارگری و دانشجویی، بیش از ۳۰ نماینده مجلس و چندین نویسنده و روشنفکر و شخصیت های سرشناس انگلستان پشتیبانی خود را از اهداف آن اعلام کردند. در این مدت کوتاه و «کاری» توانست با شرکت در دهها کنفرانس سالانه اتحادیه های کارگری و دانشجویی، برگزاری صدها جلسه در نقاط مختلف انگلستان، تشکیل کنفرانس های مطبوعاتی، ترتیب چندین هیئت نمایندگی اعتراضی به سفارت ایران، برگزاری تظاهرات و پیکت های متعدد و فعالیت انتشاراتی (بولتن های ماهانه، جزوات^۳ و اعلامیه ها)، وزنه سنگینی از اعتراض علیه اختناق در ایران ایجاد کند. در اثر فعالیت های «کاری» هزارها نفر از مردم انگلستان از وحشیگری های رژیم شاه مطلع شدند، و حرکات متعدد اعتراضی علیه حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس از رژیم ایران به راه افتاد. و مساله فعالیت های ساواک علیه مبارزین ضدرژیمی در انگلستان در سطح وسیع منجمله در پارلمان انگلیس مطرح شد و اکثر دانشگاه ها و مؤسسات مختلف آموزش عالی از همکاری

وحدت کمونیستی نامیدند) و طرفداران نشریه کندوکاو. در جریان اول به این بهانه که سازمان جوانان دمکرات (حزب توده) خواهان ملحق شدن به کمیته بود، آن را ترک کردند. حزب توده هرگز در آن کمیته شرکت نکرد.

^۳ - در جزوه اصلی که هزاران نسخه در سراسر جهان توزیع شد عبارت بودند از: "ایران امپراطوری اختناق شاه، و "طبقه کارگر: بررسی شرایط اختناق و مبارزات آن، (ترجمه فارسی این جزوه در نشریه کندوکاو، شماره ۶، پائیز ۱۳۵۶ منتشر شد).

سفارت ایران و دادن، گزارش در مورد وضع دانشجویان ایرانی به سفارت خوداری کردند.

با اوج گیری مبارزات و مقاومت مردم علیه دیکتاتوری شاه، در اوائل سال ۱۳۵۷، گروه با همکاری عده ای روشنفکر ایرانی نشریه ای تحت عنوان «به سوی آزادی» به مثابه نشریه فارسی «کاری» منتشر کرد، اهداف آن را در سر مقاله اش چنین توضیح داد: «ایران به سوی آزادی حرکت می کند و هدف ما کمک به ایجاد وسیع ترین جنبش دفاعی است که در برگیرنده تمام نیروهای مخالف اختناق بوده، مدافع قربانیان ارتجاع باشد. تا از این طریق این حرکت را یاری کنیم. ما واقفیم که تنها راه مبارزه علیه پامال شدن حقوق دمکراتیک و علیه اختناق حاکم در ایران جنبش توده ای پیگیر، مصمم علیه استبداد است. امروز، امکانات مساعدی برای وحدت عمل نیروهای ضداختناق در مقیاسی عظیم، علیه کلیه جوانب اختناق وجود دارد باید کوشید، تا با ایجاد کمیته های دفاعی و جبهه های واحد مبارزاتی این امکانات را به واقعیاتی نیرومند تبدیل ساخت... دوره آینده دوره بسط و رشد مبارزه ضداختناق است و برنامه ریزی جدی برای این مبارزه در دستور کار قرار دارد...» (به سوی آزادی: شماره ۲. خرداد ۱۳۵۷) آن نشریه که تا دوره قبل از قیام در چندین شماره انتشار یافت. کلیه جوانب اختناق در ایران، مقاومت توده ای را وسیعاً منعکس کرد.

گسترش فعالیت های دفاعی «کاری» مترادف شد با از هم پاشیدن کنفدراسیون در اغلب کشورهای اروپایی. به جای اتحاد، انشعاب سازمان یافت. در برخی شهرها حتا پنج الی شش سازمان مختلف دانشجویی تحت عنوان کنفدراسیون وجود داشت، و فعالیت های آن ها علیه یکدیگر متمرکز شده بود. در چنین شرایطی مقالات متعددی علل بحران کنفدراسیون، و پیشنهاد هائی مبنی بر ارائه راه حل به بن بست، جنبش

دانشجویی، در نشریه کندوکاو مندرج شد^۴. در مقابل گرایش هانی که وحدت سیاسی و اتحاد عمل را یکی می‌پنداشتند. چنین توضیح داده شد: وحدت سیاسی در مبارزه ضدامپریالیستی فقط بر اساس یک برنامه مارکسیستی- انقلابی (سوسیالیستی) ممکن است و گرایش های مارکسیستی تحت هیچ گونه شرایطی نمی‌توانند وارد بلوک سیاسی با نمایندگان بورژوازی یا بورکراسی های ضدانقلابی چین و شوروی شوند. زیرا قانون مندی عینی دینامیزم مبارزه طبقاتی در ایران در تضاد مستقیم با برنامه بورژوا دمکراتیک و تنوری انقلاب مرحله ای است. اما حزب انقلابی طبقه کارگر و برنامه انقلابی- انتقالی لازم برای متحد و متشکل کردن مبارزات دمکراتیک- ضدامپریالیستی و جهت انقلابی- سوسیالیستی دادن به آن هنوز در ایران پایه ندارد و این برنامه و رهبری نمی‌تواند صرفاً بر اساس تجربیات قشر روشنفکر و به وسیله آن بوجود آید. بنابراین در مرحله کنونی نه آن رهبری و برنامه ای که بتواند وحدت سیاسی لازم را در کنفدراسیون ایجاد کند موجود است و نه امکان این که گرایش های ایدئولوژیک درون قشر روشنفکر بتواند بیش از یک ائتلاف بی‌پرنسیب و بحران زا وحدت سیاسی دیگری برقرار کنند. از این رو، وظیفه مارکسیست ها در این مرحله مبارزه با تمام گرایش هانی است که می‌خواهند یک چنین وحدت سیاسی تخیلی و در نتیجه بی پایه ای را به کنفدراسیون تحمیل کنند... "و در مورد اشکالات تشکیلاتی کنفدراسیون: اعمال روش های بورکراتیک و عدم پذیرش حق گرایش، چنین پیشنهاد شد: "...درون قشر روشنفکر ضدژیمی (به خصوص متشکل در خارج از کشور) گرایش های متشکل سیاسی وجود دارد. هر گونه تشکلی از مجموعی از این گرایش های مختلف (مثلا کنفدراسیون) باید این واقعیت غیرقابل انکار و اجتناب را در موازین تشکیلاتی سازمان منعکس کند. بنابراین، حق کامل تشکیل گرایش به

^۴ - عمده ترین مقالات عبارت بودند از: "کنفدراسیون، بحران وحدت بحران زا، کندوکاو شماره ۵، زمستان ۱۳۵۵، و بحران کنفدراسیون و طرح اولیه برنامه دفاعی، کندوکاو شماره ۶، پائیز ۱۳۵۶.

عنوان یک اصل سازمانی باید در کنفدراسیون پذیرفته شود و تمامی سلسله مراتب تشکیلاتی آن بر این مبنا تغییر کند ترکیب ارگان های رهبری، تصمیم گیرنده کنفدراسیون باید بازتاب کننده گرایش بندی موجود باشد و شیوه های تشکیلاتی انتخاب این ارگان ها برای تضمین این ترکیب به نحو ضروری تغییر کند. ارگان های انتشاراتی، تبلیغات کنفدراسیون یا باید کاملاً بر عقلید تمام گرایش های موجود باز باشند یا این که اصولاً از هر نوع اظهار عقیده ایدئولوژیک خوداری کرد. به ارگان های خبری اطلاعاتی صرف تبدیل شوند... بدین ترتیب، از هرگونه تحمیل عقاید ایدئولوژیک یک گرایش بر گرایش دیگر باید جلوگیری شود. گرایشی که رسالت تاریخی دارد در عمل این رسالت را اثبات خواهد کرد و مارکسیست ها نیازی به این که از طریق تشکیلاتی و بوروکراتیک برتری نظرات شان را ثابت کنند ندارند... و پیشنهاد برای رفع بحران کنفدراسیون بدین ترتیب جمع بندی شد. "تنها راه اصولی فراهم ساختن زمینه همکاری میان گرایش های مختلف، مبارزه برای ایجاد جبهه واحد در عرصه عملی است... اصولی ترین پایه وحدت مبارزه ای است که وسیع ترین نیرو را در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری پلیسی به مؤثرترین نحوی بسیج کند" و آن وحدت مستلزم استقلال سیاسی و تشکیلاتی کلیه نیروهای شرکت کننده در آن بود (تمام نقل قول ها از مقاله "کنفدراسیون، بحران وحدت یا وحدت بحران زا، کندوکاو، شماره ۵، زمستان ۱۳۵۵) پیشنهادهای فوق در سمینارها و کنفرانس ها و جلسات متعددی، توسط گروه، مطرح شد. اما، فرقه گرایی نیروهای متشکل در کنفدراسیون آن سازمان را، در ابتدا، به چند بخش منشعب از یکدیگر، و سپس به عدم تحرک کامل کشانید

تدارک برای انتقال از خارج به ایران

در دوره قبل از قیام، با اوج گیری مبارزات توده ای، و ورود طبقه کارگر به صحنه سیاسی در جهت سرنگونی رژیم شاه، فعالیت سیاسی گروه عمدتاً حول مبارزه با انحرافات موجود در اپوزیسیون چپ، بر پایه دو مسأله محوری دور می زد:

اولاً، اهمیت مبارزه برای حقوق دمکراتیک و ارتباط آن، با مبارزه برای سوسیالیزم؛ ثانیاً، نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب و تعیین شکل سیاسی حکومتی پس از سرنگونی سلطنت.

از همان ابتدا تأکید شد که، مبارزه برای دمکراسی جدا از مبارزه برای سوسیالیزم نبوده و تنها حکومتی که قادر به حل مسایل جامعه می توانست باشد، «حکومت کارگران و دهقانان» بوده و تنها راه جلب توده های غیرپرولتری به انقلاب از طریق تشکیل مجلس مؤسسان است. در مقابل برخی «مارکسیست»های ایرانی در اپوزیسیون چپ، که تحت عناوین نادرستی از قبیل «بلعیده شدن بورژوازی ملی»، و «اصلاحات رویونیستی سرمایه داری وابسته»، به نقش ارتجاعی بورژوازی بومی آگاه شده بودند، اما کماکان چشم امید به نوعی «سرمایه داری غیروابسته» دوخته بودند. گروه بر این اعتقاد بود که، در کشورهای تحت سلطه، در عصر امپریالیزم، امکان انباشت مستقل سرمایه و استقرار دولت های سرمایه داری ملی دیگر از لحاظ ساختاری حذف شده، بنابراین طبقه کارگر و نیروهای مدافع آن نباید به انتظار «بورژوازی غیروابسته» مانده و در جستجوی مؤتلفین در درون این طبقات واپس گرا بمانند. طبقه کارگر و متحدانش (شبه پرولتاریا و دهقانان فقیر) تنها طبقه ای است که قادر به رهبری انقلاب ایران، حل تکالیف انقلابی (مسأله ارضی، ملی و مسئله دمکراسی) و رشد نیروهای مولده بودند. و این که اعتقاد داشتن به «سرمایه داری غیرامپریالیستی» و یا «دمکراسی ضدامپریالیستی» در چهار چوب روابط تولیدی و مالکیتی سرمایه داری همان قدر ارتجاعی است که امید به بازگشت اقتصاد اصناف در عصر انرژی اتمی! اما خرده بورژواهای رمانتیک ایرانی هنوز

چشم به راه ظهور مجدد «سرمایه داری ملی» (جمهوری ملی) نشستند. (یادداشت هایی در باره صنعتی شدن ایران، کندوکاو شماره ۴، پانیز ۱۳۵۵).

با آغاز حرکات اعتراضی اولیه در ایران، بخصوص فعالیت های کانون نویسندگان برای لغو سانسور و آزادی بیان، اختلافاتی در مورد دفاع یا عدم حمایت از آن حرکات اعتراضی، در میان اپوزیسیون طرح گردید. وجه مشترک مواضع اغلب نیروهای سیاسی مبنی بر آن بود که بحران سیاسی آن دوره اساساً و عمدتاً یک بحران سیاسی بورژوازی است. بدین معنی که به نوعی رشد سرمایه داری در کل با شکل ویژه حکومت در تضاد افتاده و برای پیشرفت بعدی می بایستی تغییر و تعدیلی در این سد حکومتی ایجاد شود و شکل حکومتی نوینی مثلاً، «جمهوری دموکراتیک خلق»، جایگزین آن شود. در نتیجه، هر گونه اقدامی خارج از آن فرمول ناشی از «مانورهای امپریالیستی» و حرکات عقب گرا ارزیابی می شد. وظیفه کمونیست ها نیز محققاً می بایستی افشاگری علیه آن حرکات باشد.

در مقابل این نوع مواضع رایج در اپوزیسیون چپ، گروه بر این اعتقاد بود که بحران سیاسی آن دوره ناشی از خود نظام سرمایه داری است. یعنی رشد سرمایه داری در ایران به مرحله بحرانی خود رسیده و دوره ای از مبارزات اجتماعی نه تنها علیه شکل حکومتی که اساساً علیه نظام سرمایه داری در حال شکل گیری است. از این رو می بایستی یکی از وظایف عمده انقلابیون، دفاع از حرکات اعتراضی آن دوره باشد.

گروه، بر لزوم دفاع از مبارزات کانون نویسندگان برای لغو سانسور، آزادی بیان، و حق تشکل کانون در کنار دفاع از مبارزات کارگری تأکید داشت. زیرا بر این باور بود که هر مبارزه مشخصی که برای کسب حقوق دموکراتیک انجام گیرد، صرف نظر از آن که خود نویسندگان چگونه در بیانیه های شان آن را توجیه کنند، بیش از هر قشر اجتماعی دیگر مبارزات پرولتاریا را تسهیل می کرد: «مبارزه برای آزادی بیان لغو سانسور، حق تجمع که از نامه های نویسندگان و برگزاری شب های شعر شروع

شده بود، به سرعت با مبارزات دانشجویان جوش خورد و به صحنه دانشگاه ها در سراسر ایران کشانده شده و با کشانیده شدن مبارزات به دانشگاه ها مسأله ایجاد انجمن های دانشجویی مستقل از رژیم، مسأله دفاع از کتابخانه های مستقل دانشجویان مطرح شد... برخلاف تصور برخی که گویا دولت به برخی افسار، مثلا نویسندگان، برای استفاده از آن ها به منزله دریچه اطمینان برخی حقوق دمکراتیک را اعطا خواهد کرد. در شرایط بحرانی جامعه ایران استفاده از این گونه "دریچه های اطمینان" متضمن خطرهای پیش بینی نشده و سنگینی برای دولت خواهد بود. اگر نویسندگان حق بیان داشته باشند، چرا دانشجویان، چرا معلمان، چرا ملیت های ستمدیده و چرا کارگران هم به دلگرمی این "دریچه اطمینان"، برای کسب همین حق مبارزه نکنند؟ اگر کانون نویسندگان اجازه داشته باشند جلسات خود را تشکیل دهد، چرا دانشجویان حق تشکل اتحادیه خود را نداشته باشند؟ چرا کارگران شروع به تشکل سازمان های خود نکنند؟... گرایش های انقلابی مارکسیستی با تلاش در راه تشکیل مستقل مبارزات توده ای برای کسب حقوق دمکراتیک با تلاش در راه تحکیم و تثبیت این دستاوردها از طریق ساختارهای مبارزاتی متناسب با شرایط در جهت تحقق این امکان بروز و تعمیم شرایط پیش انقلابی خواهند کوشید» (بحران رژیم ایران و مبارزه برای حقوق دمکراتیک، کندوکاو شماره ۷، بهار ۱۳۵۷).

در این مورد موضع گروه چنین جمع بندی شد که: از نظر منافع پرولتاریا و نیازهای عینی مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی، مبارزه برای حقوق دمکراتیک و خواست های دمکراتیک از سه لحاظ حائز اهمیت بود. اولاً، به منظور بدست آوردن شرایطی که تحت آن پرولتاریا امکان سازماندهی داشته باشد. چه از لحاظ تشکیلاتی و چه سیاسی، پرولتاریا به مثابه انقلابی ترین طبقه اجتماع، بدون داشتن حقوق دمکراتیک قادر به ایفای نقش خود نمی بود. بدون داشتن حق بیان و حق نگارش، تبلیغ آزاد عقاید، بدون داشتن حق تجمع، تشکل صنفی، سیاسی و فرهنگی پرولتاریا ابتدائی ترین گام ها را، در راه سازماندهی مبارزات خود در جهت انقلاب

سوسیالیستی نمی توانست بر دارد. ثانياً، مبارزه برای حقوق دمکراتیک افشاءکننده چهره واقعی سیاستمداران بورژوا- رفرمیست بود برای این که طبقه کارگر دریابد که مسئله اساسی ماهیت طبقاتی دولت بوده و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی، ضروری بود که علیه اختناق، استبداد مبارزه کند. از طریق این مبارزه بود که پرولتاریا به نقش استعمارگر و سرکوبگر دولت بورژوائی آگاه می شد. ثالثاً، و به ویژه در کشورهای تحت سلطه، به منظور جلب کلیه اقشار تحت ستم (زنان، ملیت ها، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و غیره) در راه سرنگونی سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا می بایستی خواست های اساسی و عمده دمکراتیک را از آن خود کند.

آخرین کنگره گروه در خارج

در دوره قبل از قیام، بخصوص از اوائل سال ۱۳۵۶، تعدادی از اعضای گروه به ایران رفت و آمد کرده و ارتباطاتی با برخی افراد و محافل دانشجویی و کارگری برقرار کردند. در آن سفرها نشریه کندوکاو و جزوات انتشارات طلّیعه به ایران برده شد. نشریه کندوکاو در بعضی از شهرها بخصوص در مراکز دانشجویی و دانشگاه ها توزیع شد. برخی از جزوات در ایران تجدید چاپ شد و در اختیار کارگران و دانشجویان پیشرو قرار گرفت. در این زمان محفلی از طرفداران سابق فدائیان، مجاهدین و شریعتی با گروه ارتباط برقرار کردند. آن محفل که پس از یک دوره مبارزات علیه رژیم شاه، آشنایی با نظرات تروتسکی طرفدار نشریه کندوکاو شده بود. مذاکرتی در جهت آغاز کار مشترک، تشکیل گروه نوینی حول یک نشریه مشترک آغاز کرد. آن مذاکرات تا سرنگونی شاه ادامه داشت.

در اروپا، چند ماه قبل از قیام، کنفرانسی از طرفداران نشریه کندوکاو با شرکت اکثر اعضا و هواداران از اروپا و آمریکا و خاور نزدیک، در لندن برگزار شد. کنفرانس تحت عنوان «هفته کندوکاو» به جمع بندی نظریات گروه طی چند سال فعالیت

پرداخت. بحثایی در باره مفهوم امپریالیزم، سرمایه داری ایران، مسئله ی ارضی و ماهیت طبقاتی دولت ایران تحولات جنبش کارگری، مبارزات زنان، ملیت های تحت ستم و مبارزه برای دموکراسی در این تجمع صورت گرفت. نظریات سیاسی گروه در مورد اوضاع پس از سرنگونی سلطنت و وظایف انقلابیون در ایران چنین فرموله شد:

«به نظر ما انتخاب حکومت پس از سرنگونی سلطنت تنها حق توده هایی است که سلطنت را سرنگون کرده اند. توده های مبارز از طریق همان ساختارهای مبارزاتی که در طی مبارزات خود برای سرنگونی ساخته اند نمایندگان خود را برای حکومت جدید انتخاب خواهند کرد و این نمایندگان در مقابل این ساختارها مسنول و توسط آن ها قابل عزل باید باشند. هم اکنون نطفه های این گونه ساختارها در مبارزات پدیدار شده است: کمیته هایی که در محلات فقیر نشین شهرها تشکیل شده و نقش سازماندهی مبارزات را به عهده گرفته، کمیته های اعتصاب کارگری که اعتصاب کارگری را سازمان داده اند و کمیته های هماهنگی که ما بین کمیته های اعتصاب ایجاد شده است، و دیگر ساختارهای خود سازماندهی توده ای- این ها آن ساختارهایی هستند که از طریق تعمیم و تمرکز خود هم موفق به سرنگونی سلطنت خواهند شد. این ها تنها مرجعی هستند که حق تشکیل حکومت جدید را خواهند داشت. این حکومت اساساً یک حکومت کارگران و دهقانان است... تنها با استقرار چنین حکومتی تشکیل مجلس مؤسسانی که، واقعا بیانگر اراده های مبارز باشد. مجلس مؤسسانی که توده های تحت ستم و استثمار بتوانند خواست های خود را در آن بیان کنند و راه حل اجتماعی مسایل را باز یابند... مجلس مؤسسانی که براساس انتخابات واقعا آزاد، با رأی مخفی بر مبنای حق رأی همگانی انتخاب شده باشند ممکن خواهد بود. از این رو سوسیالیست های انقلابی سرنگونی سلطنت و برقراری جمهوری، تشکیل مجلس مؤسسان و استقرار حکومت کارگران و دهقانان را

حلقه های به هم پیوسته محور مبارزات کنونی می دانند. « (بحران سرمایه داری، احتضار سلطنت پهلوی، کندوکاو شماره ویژه، آذر ۱۳۵۷).

پس از کنفرانس طرفداران کندوکاو، کنگره گروه تشکیل شد و بر اساس تحلیل گروه از اوضاع سیاسی ایران و وجود امکانات لازم برای مداخله مستقیم در جنبش توده ای، پیشنهاد تدارک فوری برای انتقال کلیه اعضا و هواداران گروه به ایران تصویب شد. در عرض چند هفته اکثر اعضای گروه به ایران رفتند. هیئت اجراییه منتخب کنگره نیز موظف گردید که مذاکرات با سایر گرایش های هم نظر را دنبال کند، و در صورت توافق برنامه ای، گام های لازم را در جهت تشکیل یک سازمان واحد به دور یک نشریه مشترک بردارد.

از قیام تا ۱۳۶۲ فعالیت متشکل سیاسی در ایران

وحدت سوسیالیست های انقلابی و انتشار «چه باید کرد»

در زمان فرار شاه و تشکیل حکومت بختیار، گروه اروپا با گروه ایران، حول یک برنامه انقلابی توافق کرده و وحدتی را به دور نشریه سوسیالیست های انقلابی سازمان دادند. نخستین شماره نشریه «چه باید کرد»، در ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ منتشر شد و هدف آن چنین توضیح داده شد: «... باید با دخالت خود تضمین کنیم که سرنگونی دیکتاتوری پهلوی با آغاز حمله به نظام سرمایه داری و دولت بورژوازی منطبق گردد. در این راه، کوشش برای سرنگونی کامل سلطنت و کلیه نهادهای اجتماعی و سیاسی که ارکان قدرت آن را تشکیل می دهند فوری ترین وظیفه ماست... ما، گروه های مختلفی از سوسیالیست های انقلابی که در داخل و خارج ایران شکل گرفته ایم و اینک در جریان وحدت با یکدیگریم، گرد هم آمده ایم تا به این مهم پاسخ دهیم... هدف ما این است که با فراهمی روزنامه انقلابی سرتاسری بخش های گوناگون جنبش را به هم پیوند داده، با مسلح ساختن لایه های پیشگام جنبش توده ای به برنامه عمل انقلابی سهم خود را در سازماندهی پیکار انقلابی توده ای ادا کنیم.» برداشت سوسیالیست های انقلابی محدود کردن جنبش سوسیالیستی به فعالیت های پراکنده و صرفاً در خدمت جنبش خود به خودی نبوده، بلکه تکلیف اساسی جنبش سوسیالیستی ساختن حزب انقلابی، ذکر شد. حزبی که با جنبش توده ای پیوند خورده باشد و بتواند طبقه کارگر را در راس کلیه ستمدیدگان و زحمتکشان برای تسخیر قدرت سازمان دهد. بدین علت عنوان لنین را بر نشریه خود

نهادند.» پرسش سوزان جنبش انقلابی این بود که برای ساختن چنین حزبی چه باید کرد؟»

مشی سیاسی نشریه از ابتدا، بر محور طرح و تبلیغ دو مساله اساسی بنا نهاده شده بود: لزوم مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک و ضرورت استقلال طبقه کارگر و متحدینش از هر گونه "رهبری بورژوایی. در مورد ماهیت حکومت بختیار چنین توضیح داده شد: "حکومت بختیار از یک طرف بیانگر سازشکاری، تزلزل و بی برنامهگی جبهه ملی و بورژوازی ایران ولی از طرف دیگر بیانی از عقب نشینی است. طبیعی است که عقب نشینی هر چه باشد نه خواهد توانست سر سوزنی به خواسته های مردم پاسخ گوید، و نه این که سر سوزنی از آتش مبارزه بکاهد... مساله مرکزی مبارزات توده ای فعلی دموکراسی سیاسی است. خفقان مفرط و خارج بودن تشکیلات دولتی از هرگونه کنترل مردم آن عاملی است که به خود سری، لجام گسیختگی رژیم میدان داده، و اوضاع مملکت را به این جا رسانیده دموکراسی سیاسی، یعنی استقرار حاکمیت مردم در برابر حاکمیت استبداد. و یعنی برخوردار بودن مردم از آزادی های دموکراتیک- حق بیان، تشکل... یعنی قرار داشتن تشکیلات دولتی تحت کنترل مردم... در اوضاع فعلی ایران دو روند متمایز در جهت دموکراسی محسوس است. یکی آن است که توده های مردم خود در خیابان ها، در کارخانه ها، در معادن و مزارع و سرتاسر مملکت به وجود آورده اند. یکی هم روند "لیبرالیسیون یا عقب نشینی، استبداد که تحت عناوین حکومت ائتلافی، حکومت ملی و غیره توسط جناح های سازشکار اپوزیسیون (حزب توده و جبهه ملی) فرموله شده، حکومت فعلی بختیار هم نمونه ای از آن است. این دو روند در عین آن که در وابستگی متقابل به هم قرار دارند در تضاد مستقیم با یکدیگر هستند." (دموکراسی بورژوایی و دموکراسی کارگری، چه باید کرد شماره، ۱، ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷).

پس از قیام ۲۲ بهمن و انتصاب بازرگان، در سر مقاله نشریه در مورد ماهیت آن حکومت چنین موضعی اعلام شد: "کارگران و زحمتکشان قهرمان ایران گوش به

زنگ باشید. این حکومت می خواهد خود را مستحکم کند. طریقه استحکام این حکومت، استحکام بخشیدن به کلیه نهادهای دولت قدیم است... حکومت بازرگان همه سعی خود را به کار خواهد برد تا پایه خود را به طرف راست گسترش دهد. در جهت باقیمانده تیمسارها، افسران ناشناس، و سرمایه داران بزرگ. امروز انقلاب ایران با دو مسیر متضاد روبروست. مسیر بازرگان و زحمتکشانش... آقای بازرگان قبل از قیام و عده مجلس مؤسسان را می داد. امروز روشن است که این از آن وعده های سرخرمن است... هیچ نیروئی قادر به تضمین استقرار حاکمیت مردم در ایران و تشکیل مجلس مؤسسان نیست. مگر سازمان های مبارز کارگران، سربازان، روستائیان و جوانان. اتحاد کمیته های کارگری و سربازی قدم اول است. " (هیچ حکومت از بالا تعیین شده ای به ایران آزادی نخواهد داد،" چه باید کرد شماره ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷).

در همین زمان، با گروه دیگری از طرفداران بین الملل چهارم که قبل از قیام در آمریکا فعال بودند، مذاکراتی آغاز شد. آن مذاکرات در جهت ایجاد یک تشکیلات واحد حول یک نشریه مشترک صورت گرفت و تا دوره قیام ادامه داشت، و نتیجه آن تشکیل "حزب کارگران سوسیالیست"، و انتشار نشریه کارگر، بود.

تشکیل «حزب کارگران سوسیالیست» و انتشار نشریه «کارگر»

الف) ارتباط با «انجمن ستار» قبل از قیام

در دوره شکل‌گیری سیاسی گروه در اروپا، عده‌ای از دانشجویان ایرانی، تحت تأثیر بخش طرفدار بین‌الملل چهارم در آمریکا، به تروتسکیزم گرایش پیدا کردند. آن جریان پس از مدتی تحت عنوان "انجمن ستار" به دور نشریه "پیام دانشجوی" خود را متشکل کرد. علیرغم این که "انجمن ستار" نیز طرفدار بین‌الملل چهارم بود و خود را تروتسکیست می‌نامید، معهذاً، مبداء و تحول و تکامل سیاسی آن با گروه در اروپا کاملاً متفاوت بود. گروه سوسیالیست‌های انقلابی در اروپا پس از شکل‌گیری، مبنی بر، اعتقاد به انترناسیونالیزم با بین‌الملل چهارم ارتباط برقرار کرد؛ در صورتی که بنیان‌گذاران "انجمن ستار" و خود آن انجمن تحت تأثیر و با دخالت بخش طرفدار بین‌الملل چهارم در آمریکا شکل گرفته و تکامل یافتند. این تفاوت در شکل‌گیری دو گروه، دو روش برخورد متمایز از یکدیگر را در سطح فعالیت‌های عملی و نظرات سیاسی بوجود آورد.

در سطح عملی (مخصوصاً فعالیت‌های دفاعی خارج از کشور)، طرز برخورد "انجمن ستار" از طرفی به جنبش دانشجویی خارج از کشور (عمدتاً کنفدراسیون برخوردی فرقه‌گرایانه بود، که منجر به انزوا و نهایتاً اخراج آن‌ها از کنفدراسیون شد. از سوی دیگر برخوردی راست‌روانه در دفاع از زندانیان سیاسی داشتند. دوره‌ای که رژیم شاه کلیه مخالفین اعم از نویسندگان، روشنفکران، رهبران مذهبی و کمونیست‌ها را دستگیر و شکنجه می‌کرد، و دفاع از کلیه زندانیان سیاسی می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در وضعیت آن‌ها داشته باشد. "انجمن ستار" کمیته دفاعی تحت عنوان "کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران، (کیفی) بنیاد نهاد. گرچه «کمیته» فعالیت‌های موثری علیه رژیم شاه در آمریکا سازمان داد، اما هیچ

گاه از یک زندانی کمونیست دفاع نکرد. دوری جستن از دفاع از زندانیان سیاسی چپ به بهانه جلب هر چه بیشتر لیبرال ها و نویسندگان مترقی آمریکایی به فعالیت های کميته شان، ناشی از سیاست راست روانه ای بود که هرچه بیشتر آن جریان را در میان اپوزیسیون چپ منزوی کرد.

در سطح تئوریک نیز، آن جریان، درک اشتباه و انحرافی از تئوری انقلاب مداوم داشت. از نقطه نظر آن ها (و بخش طرفدار بین الملل چهارم در آمریکا)، انقلاب در کشورهای تحت سلطه، انقلابی بود دمکراتیک. اما، انقلاب دمکراتیک به رهبری پرولتاریا منطقیاً به انقلاب سوسیالیستی می انجامید. پس وظیفه اصلی سوسیالیست های انقلابی این می بایستی باشد که "پیگیرانه" پیرامون مسائل دمکراتیک نظیر مبارزه برای دمکراسی، (مساله آزادی زنان و مساله ملیت های تحت ستم...) مبارزه کنند. منطق آن مبارزه کمونیست ها را خود به خود به انقلاب سوسیالیستی می رساند. نظر فوق با تز انقلاب مداوم تروتسکی مغایرت داشت. گروه اروپا، تأکید داشت که در کشورهای عقب افتاده و تحت سلطه امپریالیزم، وجه تولید سرمایه داری و وجه تولید پیشا سرمایه داری و وجه تولید شبه سرمایه داری با یکدیگر ترکیب شده و در نتیجه مبارزات توده ای از همان ابتدا تلفیقی از مبارزات ضدسرمایه داری، ضدامپریالیستی، مبارزه برای حقوق دمکراتیک می بایستی باشد. رهبری پرولتاریا از گام نخستین، مبارزه برای دمکراسی را با مبارزه علیه نظام سرمایه داری ادغام می کند. از دیدگاه کمونیست ها مبارزه برای دموکراسی یعنی مبارزه برای سوسیالیزم. نه این که برای دوره ای مبارزات صرفاً دمکراتیک بوده و بر اثر پیگیری پرولتاریا در آن مبارزه، رهبری انقلاب دموکراتیک بطور خودی به خودی، دست پرولتاریا می افتد. این دو درک متفاوت و مغایر از تئوری انقلاب مداوم و دورنمای انقلاب ایران را نزد دو گروه از یکدیگر متمایز کرد.

علیرغم اختلافات، از آنجائی که آن جریان طرفدار بین الملل چهارم بود، بحث هایی پیرامون مواضع و اختلافات بین دو گروه سازمان یافت، که هیچ حاصلی نداد و

اختلافات کماکان باقی ماند. تا این که با نزدیک شدن انقلاب، دو گرایش نظری حول تز انقلاب مداوم در انجمن "انجمن ستار" شکل گرفت، اکثریت جناح انقلاب پیگیر، مدافعیین مواضع ای مشابه نظرات گروه اروپا پیدا کردند. از آن مقطع، یک سری مذاکرات جدی تر بین دو گروه صورت گرفت، اما از آنجائی که پیرامون مسایل برنامه ای توافقی حاصل نگشت. آن بحث ها نیز متوقف شد. اما، با آغاز جنبش توده ای در ایران، مذاکراتی مشخصا در مورد تشکیل یک سازمان واحد و انتشار یک نشریه مشترک برای مداخله در ایران برای نخستین بار در تاریخ، با در نظر گرفتن جو بسیار نامساعد ساخته شده توسط استالینیست ها علیه "تروتسکیزم"، به صورت دو سازمان جدا از هم کمک چندانی به پیشبرد اهداف آن ها نمی کرد. از این رو گروه مذاکره در جهت تشکیل یک سازمان واحد تروتسکیستی را جدی تلقی کرد. اما کوشش گروه به جائی نرسید، زیرا که "انجمن ستار" برخلاف گروه اروپا، قصد انتقال فوری خود را به ایران نداشت، و ارزیابی دیگری از اوضاع سیاسی و تحولات آن دوره داشت. مذاکرات بار دیگر متوقف گشتند. زیرا که گروه اروپا بلا درنگ به ایران آمد و "انجمن ستار" در آمریکا باقی ماند.

ب) تشکیل «حزب کارگران سوسیالیست»

با اوج گیری مبارزات توده ای در ایران، رهبران و اعضای "انجمن ستار" وارد ایران شدند. از آنجائی که تصمیم بر انتقال خود به ایران را با کمی تأخیر اتخاذ کرده بودند، کنفرانس مطبوعاتی پر جنجالی را در هتل انتر کانتیننتال تهران فرا خواندند و نام «حزب کارگران سوسیالیست» را بر خود نهادند.

از نقطه نظر طرفداران نشریه «چه باید کرد»، انگیزه های قبلی در مورد تشکیل سازمان واحد تروتسکیستی حول یک برنامه انقلابی در شرایط اولیه مداخله سیاسی، کماکان بر قوت خود باقی بود. اما، از سوی دیگر بر انحرافات فرقه گرایانه و راست روانه «انجمن ستار» نیز واقف بودند، و راه مبارزه با آن انحرافات و نهایتاً

افشاء و انزوای آن را در درون یک سازمان واحد موثرتر و کارتر می پنداشتند. اما، وحدت می بایستی پیرامون یک سری اصول سیاسی، تشکیلاتی مشخص صورت می گرفت. پس از یک سلسله مذاکرات مجدد توافق هایی بین دو جریان حاصل شد.

در مورد اصول سیاسی توافق بر سه محور استوار بود. اولاً، رژیم ایران (در این زمان خمینی به نقد کابینه اش را معرفی کرده بود). یک رژیم سرمایه داری، که از ابتدا استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان را از طریق سرکوب سازمان می دهد، ارزیابی شد. در نتیجه از لحاظ سیاسی می بایستی از همان آغاز، صف مستقل پرولتاریا را در مقابل نهادهای رژیم تبلیغ کرد و مبارزه در جهت توهم زدایی توده ها از رژیم را سازمان داد. ثانیاً، برای تشکیل صف مستقل پرولتاریا، ساختن قدرت جدید به معنی ارگان های خود- سازماندهی توده ای (شوراها) می بایستی در دستور کار قرار گیرد. ثالثاً، با سرنگونی سلطنت، مبارزه برای حقوق دمکراتیک تنها راه تعمیق انقلاب ارزیابی شد، زیرا که رژیم سرمایه داری صرفاً از طریق سلب آزادی بیان، آزادی احزاب، تشکیلات مستقل کارگری، تظاهرات و اعتصابات کارگران، می توانست جلوی گسترش انقلاب را بگیرد. در نتیجه مبارزه برای حقوق دمکراتیک حول شعار مرکزی مجلس مؤسسان، می بایستی یکی از تبلیغات اساسی سیاسی باشد.

از لحاظ اصول تشکیلاتی نیز توافق شد که اولاً، اعضای هیئت اجراییه سازمان واحد بطور مساوی بین دو جریان تقسیم شود، و در صورت عدم توافق پیرامون مساله خاصی، تصمیم نهائی اتخاذ نشود و بحث ادامه یابد. ثانیاً، نام سازمان واحد همان باشد که توسط "انجمن ستار" به نقد اعلام گشته، یعنی «حزب کارگران سوسیالیست». ثالثاً، نشریه مشترک تحت نام «کارگر» انتشار یابد و نشریه «چه باید کرد» به عنوان نشریه تنوریک، ضمیمه کارگر باشد. رابعاً، سردبیر نشریه کارگر از انجمن ستار ناشر و دبیر سراسری حزب از طرفداران نشریه چه باید کرد. بر اساس توافق های سیاسی و تشکیلاتی فوق وحدت بین دو جریان تحقق یافت، و در آخرین شماره "چه باید کرد"، اعلام گشت: ".... سلطنت پهلوی، این پایگاه حیوان صفت

امپریالیزم، مضمحل گشته است. حکومت بختیار، این آخرین سنگر، " تمدن شاهنشاهی" با، قیام مسلحانه توده مبارز تهران سرنگون شد....." در این شرایط، حزب کارگران سوسیالیست که در کنفرانس مطبوعاتی دوم بهمن ۱۳۵۷ اعلام شد، اینک از طریق اتحاد گروه هائی که برای سال ها در جهت ایجاد حزب انقلابی ایران کوشیده اند. پایه گذاری می شود. ("چه باید کرد"، شماره ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷).

نشریه کارگر، ارگان حزب کارگران سوسیالیست، در اول فروردین ۱۳۵۸ منتشر شد. خط کلی سیاسی نشریه طی شش شماره اول آن حاوی توافقات بین دو جریان بود. یعنی افشای رژیم سرمایه داری، تبلیغ صف مستقل کارگری و مبارزه برای دموکراسی. در سر مقاله اولین شماره نشریه، در مورد رفراندوم جمهوری اسلامی چنین آمد: «هنوز یک ماه از قیام پیروزمند بهمن، و سرنگونی رژیم سلطنتی استبداد گذشته، ما تحت لوای رفراندوم شاهد یورش عظیم به دموکراسی و حق حاکمیت مردم از دولت موقت هستیم... با طرح سؤال "جمهوری اسلامی آری یا نه"؟ حکومت بازرگان حق انتخاب آزادانه مردم را سلب نموده، امیال و نظریات رهبران را جایگزین اراده توده مردم می سازد... از طریق این رفراندوم غیردموکراتیک، دولت موقت تشکیل مجلس مؤسسان اصیل را نیز از قبل طرد می کند. هم اکنون قول قرارهای پیشین دایر بر تشکیل مجلس مؤسسان مرکب از نمایندگان منتخب مردم از طرف حکومت موقت یک سره به دست فراموشی سپرده شده است. حکومت بازرگان می خواهد مجلس مؤسسانی برگزار کند که صرفاً یک مجلس مشورتی است... مجلسی خواهد بود که بر قانون اساسی که جمعی نخبه و برگزیده در پشت سر مردم تهیه و تدوین کرده اند، مهر تصویب خواهد کوبید... به جای تشکیل مجلس مؤسسان واقعی حکومت بازرگان قصد دارد با برگزاری یک رفراندوم نمایشی مردم انقلابی را از گود سیاست اخراج کند، رسالت آنان را خاتمه یافته اعلام نموده، حق آنان را بر مشارکت در اداره امور و اعمال اراده شان ضایع کند... در مقابل چنین رفراندومی حزب کارگران سوسیالیست پیشنهاد مرکزی تشکیل فوری مجلس مؤسسان را برای تعیین

رژیم حکومتی در ایران عرضه کرده است. مجلسی که از طریق آرای عمومی، مستقیم، مساوی، مخفی انتخاب شده و در آن نمایندگان مردم تک تک مسائل مملکتی را مورد بحث قرار داده و تصمیم گیری می کنند... حزب کارگران سوسیالیست تشکیل فوری مجلس مؤسسان، تأمین آزادی احزاب سیاسی و انتخابات آزاد برای مجلس مؤسسان را اساسی ترین وظیفه در انقلاب حاضر می داند... در شرایط آزادی بحث و تبادل نظر، شرکت خلاق مردم کارگر و زحمتکش در زندگی جامعه، کارگران و دهقانان، بطور غریزی حکومت خود یعنی جمهوری کارگران و دهقانان را انتخاب خواهند کرد» ("رفراندوم غیردمکراتیک یا انتخابات آزاد مجلس مؤسسان" کارگر، شماره ۱، ۱ فروردین ۱۳۵۸).

سه روز پس از رفراندوم، رژیم اولین حمله خود را علیه فدائیان و مطبوعات آغاز کرد. در دفاع از حقوق دمکراتیک در نشریه چنین نوشته شد:

«سخنان آقای بارزگان سه روز پس از انجام رفراندوم، نه تنها نمایانگر این حقیقت بود که دولت هیچ برنامه ای برای رفع بحران های کنونی جامعه، بیکاری، تورم کشاورزی، مسکن، حقوق ملیت های تحت ستم و غیره ندارد، بلکه کوشش می کند با حمله به حقوق دمکراتیک، حتا جلوی بحث عمومی در باره این موضوعات حیاتی را هم سد نماید... سخنگویان دولت و رهبران مذهبی بیش از پیش نیاز به خفه کردن هر نوع صدای اعتراض و توسل به افترا و تهمت و لجن پراکنی را احساس می کنند. کل مسئله بیکاری، حقوق خلق های تحت ستم، ادامه استثمار شدید کارگر به دست کارفرما را می خواهند زیر پوشش "خرابکاران" و "عمال اجانب" قایم کنند... حمله به فدائیان، حمله به تمام کسانی است که سر به امر پیشبرد اهداف زحمتکشان ایران سپرده اند. حمله به حقوق دمکراتیک همه مردم است، حمله به آزادی بیان و عقاید، حمله به آزادی احزاب، و حمله به انقلاب ایران است...». ("ضرورت دفاع از آزادی بیان، عقیده و اجتماعات"، کارگر شماره ۳، ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸).

در همین ارتباط، هیأت اجراییه حزب طی بیانیه ای اعلام کرد:

«اعلامیه های امام خمینی و حملات حکومت انتصابی او یعنی حکومت بازرگان به آیندگان، تهران مصور، پیغام امروز آهنگر مسئله مرگ و زندگی آزادی را عنوان می کند. انقلاب آزادی را متولد کرده امکانات باروری و رشد آن را بوجود آورده است. اما حکومت سرمایه داری فقط از طریق زور گویی، محدود کردن آزادی، تهدیدها، بالاخره سرکوبی ها و اختناق می تواند نظام سرمایه داری را مجدداً استحکام بخشد...حمله طبقه حاکم از نشریات سرمایه داری آغاز شده است، اما هدف سرکوبی کارگران و کل مردم است...حمله به آزادی مطبوعات یعنی مرگ بر حق توده به اطلاعات لازم، یعنی مرگ بر تبادیل نظر آزاد، یعنی مرگ بر آزادی انسان ها...حمله به آزادی مطبوعات صحنه را برای وارد شدن طبقه کارگر و یارانش به مرکز مبارزه مهیا کرده است. تنها طبقه کارگر و یاران آن هستند که می توانند نشان دهند که فقط مبارزه آن ها- یعنی جمهوری کارگران و دهقانان- قادر است

دموکراسی و آزادی را به ارمغان آورد» (۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸)

در مورد ماهیت رژیم و اوضاع طبقه کارگر در "ویژه اول ماه مه، چنین نوشته شد:

«سه ماه پس از قیام پیروزمند بهمن ماه، لبخندها بر لب ها خشکیده است. توده های مظلوم و رنج دیده ایران که انتظار داشتند پس از یک سال مبارزه مرگ و زندگی به جای قدرت در بار وحشی، تیمسارهای آدم کش، مستشاران امپریالیزم آمریکا و سرمایه داران، قدرت کارگران و زحمتکشان، قدرت ده ها میلیون انسان ستمدیده و تهیدست در کشور ما مستقر گردد، اینک به آنچه می گذرد، با حیرت و تعجب می نگرند...فشار ثروت و ثروتمندان ادامه دارد، برای توده های عظیم کارگر و زحمتکش بیکاری گران قیمت ها، برای روستائیان فقیر فقر و فلاکت رو به ازدیاد است حکومت سرمایه داری در مقابل خواست های بر حق خلق های ستمدیده کُرد، ترکمن و عرب یا به قهر خونین متوسل می شود یا برای آن تدارک می چیند. سرکوب دموکراسی و جلوگیری از پیدایش رژیم دموکراتیک، حمله به حقوق زنان بی وقفه

ادامه می‌یابد. در مقابل جوش و خروش هائی که از اعماق جامعه جریان دارد، دوایر بالای حکومتی و هیئت حاکم را جنجال پس از جنجال فرا گرفته... وام های کلان به سرمایه داران گردن کلفت در شرایطی که میلیون ها نفر از کارگران در اثر بیکاری به لبه پرتگاه گرسنگی و ذلت رانده شده اند... گلوله برای روستائیان ترکمن صحرا به خاطر این که زمین های غصب شده شان را از زمین داران و زمین خواران بزرگ پس گرفته اند، دعوت مردم به صبر و اطاعت و تبعیت- این ها هستند راه حل های حکومت سرمایه داری در قبال خواست های کارگران، روستائیان و زحمتکشان».

در آن دوره، نشریه کارگر تنها نشریه ای بود که ماهیت رژیم را سرمایه داری اعلام کرد و علیه آن موضع قاطع گرفت. از این رو تا شماره ۵ تیراژ آن نشریه به بیش از پنجاه هزار نسخه در هفته رسید و وسیعاً در سراسر ایران توزیع شد، و به همین علت حزب مورد حمله شدید رژیم قرار گرفت و اعضاء و مبارزین آن جزو اولین زندانیان سیاسی در ایران بودند.

ج) علل انشعاب در حزب کارگران سوسیالیست

فعالیت های حزب در دفاع از حقوق دمکراتیک خلق عرب، بیکاران و زحمتکشان در خوزستان تأثیر مهمی در اذهان عمومی مردم منطقه گذاشت و موجب نگرانی شدید عوامل رژیم گشت. فعالین و مبارزین حزب در خوزستان، بخصوص اهواز، مورد حملات پی در پی رژیم قرار گرفتند و بالاخره در ابتدا ۹ تن و سپس ۷ تن دیگر از اعضاء و رهبران حزب در اهواز دستگیر شدند که ۱۵ تن از آن ها ماه ها در زندان بوده و تا سر حد اعدام برده شدند. در سایر شهرها نیز فروشندگان نشریه کارگر مورد اذیت و آزار عاملین رژیم قرار گرفتند. حملات روزمره و فشارهای مداوم رژیم علیه حزب، به تدریج گرایش فرصت طلبانه ای را در درون حزب تقویت کرد. در ابتدا، صحبت از تغییر تاکتیک در مورد برخورد به رژیم مطرح شد و سپس خط مشی مشخص در جهت تغییر اصول، توافقات سیاسی به میان آمد. آن خط مشی

اپورتونیستی عمدتاً از سوی رهبران گروه "انجمن ستار" در سطح هیأت اجراییه حزب مطرح شد.

نخستین اختلافات حول مسأله دفاع از آزادی زنان نمایانگر شد. برای برگزاری اولین سال روز جهانی زنان پس از قیام، هیأت اجراییه حزب در صدد ترتیب جلسه ای عمومی در مورد مسأله زنان بر آمد. در همان روزها، خمینی نطقی علیه آزادی زنان مبنی بر تحمیل "حجاب اسلامی" ایراد کرد بلافاصله اعضای حزب و عده ای که در شرف تشکیل جلسه سال روز جهانی زنان بودند، برای مقابله با حملات هیأت حاکمه به حقوق زنان، کمیته ای دائمی تحت عنوان "کمیته دفاع از حقوق زنان" ساختند. آن کمیته تظاهراتی چند هزار نفری موفقیت آمیزی را در سالروز جهانی زنان سازمان داد. در مورد دفاع از حقوق زنان چنین نوشته شد: "...زنان ایرانی انتظار داشتند که پس از پیروزی انقلاب یک باره به تمام تحقیرات و توهین ها علیه زنان داده شود. تمام قوانین شاهنشاهی که علیه زن در جامعه تبعیض قائل می شد و یا اختیار زندگی او را در دست دیگران قرار می داد. با فروختن نظام سلطنتی به زباله دانی تاریخ سپرده شدند. اما متأسفانه از همان روزهای اول پیروزی رهبران مذهبی و دولت بازرگان به تمام آمال و خواسته های زنان پشت پا زد... اعلام شد که تمام زنان در وزارتخانه ها و ادارت باید حجاب اسلامی داشته باشند... دسته جات اوپاش و ارادل که برای ماه ها در پرتو آتش فروزان انقلاب هراسان از خیابان ها گریخته بودند، دوباره جان گرفتند و عربده کشان با زنجیر و چاقو و پنجه بوکس برای "ارشاد" زنان بی حجاب به خیابان ها سرازیر شدند... فشارهای دولت برای درهم شکستن اعتراض و مقاومت زنان در مقابل حملات اخیر به قدری وسیع است که حتی برخی از سازمان هائی نیز که در دوران سلطنت علیه رژیم مجددانه می جنگیدند، زیر این فشار خم شده و اعلام کرده اند که ادامه بسیج عمومی زنان علیه حجاب اجباری و پافشاری زنان بر روی احقاق حقوق مساوی امری است فرعی و باعث ایجاد تفرقه و

به بیراهه کشاندن انقلاب می شود. هیچ چیز نمی تواند بیش از این از حقیقت به دور باشد. "ما زنان ایرانیم در بند نمی مانیم کارگر شماره ۱، ۱ فروردین ۱۳۵۸)".

چندی نگذشت که بخش طرفدار "انجمن ستار" در هیأت اجراییه، خود دچار همین انحراف شد. پس از تظاهرات موفقیت آمیز "کمیته دفاع از حقوق زنان" بدیهی بود که از آنجائی که حملات علیه حقوق زنان گسترش یافته بود، کار کمیته نیز می بایستی ادامه پیدا کند. اما جریان فوق در هیأت اجراییه حزب، با ادامه کار این کمیته تحت لوای این که مساله زنان همانند مساله مذهب امری بود فرعی در جامعه، مخالفت کرد. آن ها مطرح می کردند که مبارزه علیه رژیم را نمی بایستی از زاویه مساله زنان سازمان داد، زیرا که آن مسایل هنوز برای توده ها قابل درک نبودند! از آن جایی که توافقی در مورد ادامه یا عدم تدوam کار "کمیته دفاع از حقوق زنان" حاصل نشد، براساس توافق اصول تشکیلاتی وحدت، تصمیم بر سر این مساله به بعد موکول شد.

دومین مورد اختلاف پیرامون مساله رفتارندوم جمهوری اسلامی پیش آمد. براساس توافقات اصول سیاسی، مبارزه برای دموکراسی حول شعار مجلس مؤسسان یکی از دخالت های محوری حزب بشمار می رفت. نتیجتاً اخذ آراء پیرامون جمهوری اسلامی توسط رژیم، تاکتیکی، در جهت جلوگیری از تشکیل مجلس مؤسسان، بیش نبود. بدیهی بود که چنین رفتارندومی می بایستی افشاء و تحریم گردد. اما موضع طرفداران "انجمن ستار" در هیئت اجراییه مغایر با ارزیابی فوق بود. آن ها بر این اعتقاد بودند که تحریم رفتارندوم عملی بود فرقه گرایانه که منجر به انزوای حزب در میان توده ها می شد و بایستی تاکتیک های "زیرکانه" اتخاذ کرد و تحریم یا عدم تحریم را اصولاً طرح نکرد. گرچه نهایتاً موضع تحریم انتخابات موافقت شد، اما در حین بحث ها روشن شد که تغییراتی در موضع آن بخش از هیأت اجراییه در قبال رژیم ایجاد شده (انحرافی که اغلب سازمان های چپ دچار آن شده بودند). آن ها چنین استدلال می کردند: "از آنجائی که رهبری خمینی پایه ای توده ای دارد و از آنجائی که حزب

نیز جزئی از توده هاست می بایستی تاکتیکی اتخاذ شود که منجر به انزوی حزب در میان توده ها نشود و مشروعیت حزب در میان زحمتکشان، زیر سوال نرود. " یعنی عقب نشینی در مقابل حملات رژیم و خم شدن در مقابل فشارهای ضدانقلاب، یعنی اتخاذ مواضع فرصت طلبانه و رها کردن برنامه انقلابی.

نهایتاً پیرامون شرکت یا عدم شرکت در جلسه وزارت امور خارجه به دعوت یزدی، اختلافات به سطح علنی کشیده شد. نظر بخش طرفدار "انجمن ستار" در هیأت اجراییه این بود که برای تبلیغ سیاسی می بایستی از هر امکاتی استفاده کرد، در غیر این صورت حزب از مسائل روز منزوی می شود، در نتیجه می بایستی به دعوت یزدی بدون قید و شرط پاسخ مثبت داد. در مقابل آن نظر، بخش دیگر از هیأت اجراییه استدلال می کرد که یکی از اصول ابتدائی جنبش انقلابی همواره این بوده که کمونیست ها پشت درهای بسته با نمایندگان بورژوازی مذاکره نمی کنند. هدف کمونیست ها هیچ گاه مشروعیت گرفتن از بورژوازی نبوده که مبارزه علیه آن با استفاده از امکانات موجود. البته مذاکره با هر جریانی به خودی خود اصول را زیر پا نمی گذاشت، به شرط آن که توده ها از کلیه مذاکرات مطلع باشند. شرکت یا عدم شرکت در جلسه وزارت امور خارجه مشروط به سه نکته زیر مطرح شد: اولاً، حضور بدون قید و شرط نمایندگان کلیه مطبوعات کشور و رادیو و تلویزیون به منظور پخش کلیه مذاکرات بین وزیر امور خارجه و سازمان های سیاسی، در سطح کشور. ثانیاً، حضور آزاد کلیه احزاب سیاسی (منجمله حزب دمکرات کردستان که غیرقانونی اعلام شده بود). ثالثاً، عدم جلوگیری از ورود و حضور نمایندگان زن (رژیم از ورود زنان در جلسات رسمی جلوگیری می کرد). اگر سه شرط فوق توسط وزارت خارجه پذیرفته می شد، شرکت حزب در جلسه بلاشکال می بود. در غیر آن صورت می بایستی که جلسه تحریم و ماهیت آن افشاء گردد.

علیرغم پیشنهادات فوق در جلسه اجراییه، بخش طرفدار "انجمن ستار"، بدون ذکر پیش شرط ها و بدون مشورت با بخش دیگر هیأت اجراییه، اطلاعیه ای مبنی بر

پذیرفتن دعوت یزدی، از طرف سر دبیر نشریه کارگر منتشر کرد، و متن آن را به مطبوعات فرستاد. بخش دیگر هیئت اجراییه نیز طی بیانیه ای اعلام موضع فوق را رسماً انکار کرد، اعلام تصمیم نهائی حزب، در مورد پذیرش یا عدم پذیرش دعوت یزدی را به بعد موکول کرد، و جلسه هیأت اجراییه حزب را فرا خواند تا به امر فوق رسیدگی شود. در جلسه هیأت اجراییه بخش طرفدار "انجمن ستار" کماکان بر موضع خود اصرار کرد و در نتیجه توافقی حاصل نگشت. اما برخلاف توافقات اصول تشکیلاتی وحدت مبنی بر عدم اتخاذ موضع علنی در صورت وجود اختلاف بین دو بخش از هیأت اجراییه، نمایندگان بخش طرفدار "انجمن ستار" در جلسه وزارت امور خارجه شرکت کردند!

در نخستین جلسه هیأت اجراییه، پس از آن واقعه، به بخش طرفدار "انجمن ستار" در هیأت اجراییه اعلام شد که با زیر پا گذاشتن یکی از اصول تشکیلاتی وحدت، خود را عملاً خارج از هیأت اجراییه قرار داده و جلسات هیأت اجراییه با حضور آن ها نمی توانست رسمیت داشته باشد، و این که جلسه عمومی ای با شرکت کلیه اعضا می بایستی تشکیل شود تا تخلفات تشکیلاتی آن بخش از هیأت اجراییه بررسی شود. پیشنهاد مبنی بر تشکیل فوری جلسه عمومی مورد پذیرش قرار گرفت، اما در عمل طرفداران "انجمن ستار" از اجرای آن شانه خالی کردند. در نتیجه در کلیه شاخه های حزبی بحث بر محور مسأله فوق در گرفت و بالاخره طرفداران "انجمن ستار" مجبور شدند که به برگزاری جلسه عمومی تن دهند. جلسه عمومی با شرکت اکثریت اعضای حزب در تهران تشکیل شد و پس از افشای خط مشی راست روانه و فرصت طلبانه آن بخش از هیأت اجراییه و نهایتاً انزوای آن ها، طرفداران "انجمن ستار" از حزب انشعاب کردند. آن عده اقلیت اعضا را تشکیل دادند. اکثریت اعضا و هیأت اجراییه حزب، به منظور متمایز کردن خود از منتخبین بلادرنگ تحت عنوان "جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست" در سطح علنی به کار خود ادامه داده و در جهت تدارک انتشار مجدد "چه باید کرد" گام برداشتند.

در همین مقطع زمانی انتخابات "مجلس خبرگان" توسط رژیم اعلام شد. بدیهی بود که انتخابات مجلس خبرگان در جهت نفی کامل مجلس مؤسسان صورت می گرفت و تاکتیکی بود در جهت استقرار هر چه بیشتر رژیم سرمایه داری در ایران. از آن جایی که انتخابات ظاهری دمکراتیک داشت، یعنی نامزدهای انتخاباتی می توانستند از رادیو، تلویزیون برای تبلیغات نظرات خود استفاده کنند، "جناح مبارز"، تصمیم به دخالت در انتخابات و استفاده از امکانات داده شده در جهت مبارزه علیه تشکیل مجلس خبرگان و تبلیغ برای تشکیل مجلس مؤسسان، گرفت. از این رو با طرح شعار «مجلس خبرگان خیر مجلس مؤسسان آری!»، فعالیت انتخاباتی خود را آغاز کرد. ضمناً از آن جایی که هنوز در سطح جامعه انشعاب در جناح حزب علنی شده بود، پیشنهاد "جناح مبارز" این بود که هر دو جناح تحت نام حزب بر اساس یک اتحاد عملی، حول شعار «انحلال مجلس خبرگان و رای به تشکیل فوری مجلس دمکراتیک و انقلابی»، در انتخابات نامزدهای مشترک دهند. آن پیشنهاد مورد توافق قرار گرفت. اما علیرغم توافق، جناح "انجمن ستار" به محض آغاز تبلیغات انتخاباتی، شعار انحلال مجلس خبرگان را از برنامه کاندیداهای خود حذف کرد "جناح مبارز" نیز بلادرنگ طی بیانیه ای، مطبوعات، و رادیو تلویزیون و نامزدهای خود را از جناح دیگر متمایز کرد "جناح مبارز" پس از استفاده از امکانات تبلیغاتی حول شعار "انحلال مجلس خبرگان و تشکیل مجلس خبرگان، یک هفته قبل از انتخابات، شرکت در انتخابات را رسماً تحریم کرد. علل تحریم، حمله نظامی رژیم به کردستان، سرکوب کردن مردم کردستان و غیردمکراتیک بودن ماهیت رژیم، توضیح داده شد. اما، جناح "انجمن ستار" تا به آخر در انتخابات شرکت کرد.

از آن زمان، کلیه ارتباطات بین دو جناح قطع شد. جناح "انجمن ستار" به دور سر دبیر نشریه کارگر انتشار آن نشریه را ادامه داد و پس از مدتی نام خود را «حزب کارگران انقلابی» نهاد. "جناح مبارز" نیز تحت عنوان "حزب کارگران سوسیالیست" نشریه "چه باید کرد" را مجدداً منتشر کرد. انتشار نخستین شماره

"چه باید کرد" مترادف شد با توقیف ۴۰ نشریه توسط رژیم، که علیرغم آن محدودیت نشریه "چه باید کرد" به انتشار خود ادامه داد. نشریه کارگر متوقف شد و سر دبیر آن به دنبال اخذ اجازه رسمی از دولت جمهوری اسلامی روانه شد.

«حزب کارگران سوسیالیست» از انشعاب تا کنگره

الف) انتشار مجدد «چه باید کرد»

در نخستین شماره چه باید کرد (دوره دوم، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸)، دلایل تجدید انتشار نشریه چنین توضیح داده شد: "با این شماره انتشار چه باید کرد از سر گرفته می شود. چه باید کرد نشریه سازمانی بود که با وحدت گروه های مختلفی از سوسیالیست های انقلابی داخل و خارج ایران ایجاد شد...هدف سوسیالیست های انقلابی از انتشار چه باید کرد این بود که با انتشار یک روزنامه انقلابی سرتاسری بخش های گوناگون جنبش را به هم پیوند داده، با مسلح ساختن لایه های پیشگام جنبش توده ای به برنامه عمل انقلابی سهم خود را در سازماندهی پیکار انقلابی توده ای اداء کند... به دنبال انتشار چند شماره از چه باید کرد، با وحدت سازمان سوسیالیست های انقلابی، انجمن ستار (گروهی از مبارزین سوسیالیست که در آمریکا در تبعید به سر می بردند) حزب کارگران سوسیالیست بنیاد نهاده شد. با تشکیل این حزب انتشار چه باید کرد متوقف شد و کارگر به مثابه تربیون آزاد مردم زحمتکش جای آن را گرفت و قرار بر این بود که کارگر با ادامه اهداف چه باید کرد در خدمت ساختن و تبدیل حزب کارگران سوسیالیست به حزب انقلابی طبقه کارگر کوشش کند و برای مدتی چنین نیز کرد. اما با پیدایی جناح مخالفی در درون حزب کارگران سوسیالیست که دور سر دبیر این نشریه گرد آمده بود، به تدریج نشریه

مذکور از اهداف اساسی خود کناره گرفته و بدل به صدای جناحی از حزب شد. از این رو با انتشار نشریه دیگری که بتواند واقعاً صدای حزب کارگران سوسیالیست را منعکس کند. احساس می شود. چه بهتر از آن که همان سنت چه باید کرد احیاء شود. " انتشار دوره دوم نشریه، تحلیل و ارزیابی مجددی از اوضاع سیاسی و ماهیت رژیم در تکمیل تحلیل های قبلی مطرح شد.

در دوره دوم، چنین تحلیل می شد که از آنجائی که ایران از لحاظ اقتصادی در نظام امپریالیستی ادغام شده، بحران های اقتصادی ناشی از محدودیت های رشد سرمایه داری منجر به بحران های عمیق اجتماعی می شود. و از آنجائی که فقدان رهبری انقلابی در جنبش وجود دارد، قدرت سیاسی به دلایلی به رهبران مذهبی منتقل شد و آن دلایل چنین توضیح داده شد: "نخست آن که در کل دوره اختناق بیست ساله پس از کودتا، دولت در خرد کردن، پراکنده نگهداشتن کلیه گرایش های سیاسی توفیق پیدا کرده بود. هیچ یک از مخالفین رژیم (شاه) از کوچک ترین آزادی بیان، تجمع و سازماندهی برخوردار نبودند. حال آن که صحنه مساجد و حسینیه ها به روی مخالفین مذهبی باز بود. این صحیح است که مخالفین مذهبی نیز قربانی پیگردها، دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام های ساواک بودند. ولی به نسبت سایر گرایش ها از صحنه کوچکی برای ادامه مخالفت برخوردار بودند. دوم آن که، خرده بورژوازی سنتی مستقیماً و شدیداً در اثر عواقب ادغام ایران در نظام امپریالیستی، به ویژه رشد مشخص سرمایه داری ایران در دو دهه گذشته آسیب دیده است. این قشر از همان ابتدای شروع اصلاحات شاهانه با آن مخالفت ورزیده و در یک سال گذشته نیز پیشاپیش سایر طبقات به حرکت در آید. روحانیت ایران ریشه سنتی عمیق در این قشر دارد. پایه مادی آن این قشر است و عقاید عدالت خواهی و حمایت از خرده تولید در اسلام و تظلم جویی شیعه بیان مناسبی برای مسایل این قشر فراهم آورده است. دلیل سوم، که در واقع در این میان دلیل تعیین کننده است، بحران رهبری سیاسی است... در داخل ایران خلاء سیاسی ای که ورشکستگی جبهه ملی، حزب توده به جا

گذاشته بود به دو طریق پر شد. یکی شکل گیری و رشد سازمان های مسلح با برنامه ها و ایدئولوژی های گوناگون این سازمان ها عمدتاً به دلیل اختناق و لجام گسیخته ساواک و هم چنین به دلیل نداشتن برنامه و جهت گیری روشن سیاسی و علیه نظامی گری بر دورنمای سیاسی تا زمان شروع مبارزات توده ای ضربات بسیار سختی خورده بودند و در حالت پراگندگی و بی تأثیری به سر می بردند. طریق دوم در سطح جستجوی پاسخ های سیاسی شکل پیدایش افشار مبارز جوانی بود که در غیاب هرگونه بدیل سیاسی مبارزاتی به سوی اسلام به عنوان مکتب مبارز گردیدند... توده های مبارز در غیاب هرگونه سازمان سیاسی که حاضر به سازماندهی و رهبری مبارزات آنان باشد. به سوی نزدیک ترین رهبری ای که کوچک ترین نشانه ای از تمایل به مبارزه نشان داد دست مدد دراز کردند... " (سرمایه داری ایران و احتضار سلطنت پهلوی، کندوکاو ویژه، آذر ۱۳۵۷).

به عبارت دیگر انقلاب ایران با سایر انقلابات «ضدامپریالیستی» قرن اخیر مقایسه می شد. یعنی انقلاباتی که به علت فقدان رهبری پرولتری، عدم آمادگی نیروهای مدافع طبقه کارگر برای تدارک تسخیر قدرت رهبری جنبش به دست نیروهای بورژوا ناسیونالیست می افتد " (مانند رهبری ناصر در مصر) - بدیهی است که این رهبری "ضدامپریالیست" قدم هایی نیز علیه امپریالیزم بر می دارد، اما در تحلیل نهایی به علت ماهیت بورژوایی آن، گسترش انقلاب را محدود کرده و در مقابل توده ها قرار می گیرد و با امپریالیزم سازش می کند، این نوع رژیم ها صرفاً تا درجه ای "ضدامپریالیست" هستند که خواهان به دست آوردن امتیازاتی از امپریالیزم هستند. چنین تحلیلی از ماهیت رژیم خمینی ارائه داده شد.

در انتشار دوره دوم "چه باید کرد" (و مجله کندوکاو)، یک نکته محوری به تحلیل های فوق افزوده شد: این که رهبری خمینی از همان ابتدا معرف ضدانقلاب سرمایه داری بوده است (صرفاً این نبوده که به دلیل بحران رهبری، توده ها به رهبری مذهبی روی آورده اند). حتا دوره قبل از قیام بخش هایی از سرمایه داری

ایران و دستگاه دولتی شاه و امپریالیزم. سرمایه داری پس از به شکست کشاندن و کنترل انقلاب از خمینی حمایت کرده و رهبری وی را بر جنبش توده ای تحمیل کردند (نمونه این که لیست و نام سازمان ها هرگز توسط رژیم انتشار نیافت. زیرا خود رژیم از بالا با ساواک وارد همکاری شده بود، با این که توافقات بین خمینی/ بازرگان و ژنرال هویزه بر سر مسأله انتقال قدرت در دوره قبل از قیام). خمینی نیز از ابتدا پاسخ توافقات، جناحی از امپریالیزم و غرب را از طریق سازماندهی حملات علیه جنبش کارگری، حقوق دمکراتیک مردم، داد. بنابر این آن رژیم در واقع معرف خود ضدانقلاب بود که از درون انقلاب بیرون آمده بود. بخش‌هایی از بورژوازی، در شرایطی که جناح خود را بر اثر تعمیق انقلاب در خطر دیدند، برای حفظ وضعیت موجود به تنها بدیل حکومتی روی آوردند. پس تحمیل رهبری خمینی بر جنبش توده ای روندی آگاهانه ارزیابی شد. و محور اساسی مبارزه طبقاتی نیز مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب بود. ضدانقلاب نیز خطر بازگشت سلطنت و آمریکا نبود، نماینده ضدانقلاب و بورژوازی بومی، خود رژیم خمینی بود. در نشریه تتوریک حزب (کندوکاو)، ماهیت رژیم چنین بیان شد: "روشن است که آن لایه از سرمایه داری ایران که تنها بر سر تقسیم سودها، با دارودسته شاه و دولت تحت اختیار آن دارودسته اختلاف داشتند برای بیان مخالفت خود، علیه نظام استبداد تنها می توانست به رأس سلسله مراتب روحانیت تکیه کند. پیوند سنتی مالی و فرهنگی میان مراتب بالای سلسله مراتب روحانیت و این لایه از سرمایه داری ایران در سده اخیر همواره روحانیت را تبدیل به سخن گویان سیاسی اینان کرده است... برای آن دسته از سرمایه داران که منافع شان با منافع دارودسته شاه در تضاد بود جمهوری اسلامی چیزی نبود جز گرفتن قدرت از دست سرمایه داران درباری و جایگزین کردن آن دستگاه سیاسی- نظامی با دستگاه سیاسی - مذهبی تا راه های بسته به رویشان گشوده شود و امکان سرمایه گذاری در زمینه جدید را که پیش از این یکسره در انحصار آن دارودسته بود بیابند. اینان می خواستند با از میان برداشتن "ظلم قدیم

طاغوت" خود اهرم های قدرت سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی را در دست گیرند و همان اقتصاد سرمایه داری را با برخی تعدیل کردن ها و نیز با تحمیق مردم به سود خود استواری بخشند. آن چه که صاحبان جدید قدرت تاکنون کرده اند یکسره در همین سو بوده است...."(انقلاب ایران به کدام سو می رود؟، کندوکاو، شماره ۱، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸).

انتشار دوره دوم "چه باید کرد"، مترادف بود با تشدید سرکوب و اختناق در سراسر ایران، موج وسیع تهاجم پاسداران به کردستان، حمله به آزادی مطبوعات، اقداماتی در جهت تثبیت مجلس خبرگان ارزیابی شد: "هینت حاکم پس از چند ماه زمینه چینی حمله وسیع خود را به آزادی مطبوعات آغاز کرد. حمله ای که سریعاً هجوم به سلسله ای از دستاوردهای انقلاب و حقوق دمکراتیک را به دنبال داشت. مدت هاست که روحانیون به خصوص شخص خمینی و نیز دولت به مطبوعات و نشریاتی که "خلاف طریق انقلاب اسلامی پیش می روند" حمله کرده اند... حمله به آزادی مطبوعات از جانب رژیم اقدامی حساب شده است. پس از رشد مخالفت عمومی با نحوه برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، همزمان با اوج گرفتن مبارزه ملیت ستمدیده کرد علیه زمین داران بزرگ و حامیان دولتی آن ها یعنی سپاه پاسداران، ارتش... دولت سرمایه داری ایران راهی جز تهدید حقوق دمکراتیک، به خصوص حمله آشکار و گستاخانه به آزادی قلم، بیان و فکر نداشت... اکنون حکم تعطیل تمامی نشریاتی که به نوعی از سیاست های رژیم انتقاد می کنند نمایشگر اقدامات دولتی است که از صدای مخالف خود سخت در هراس است. از اشاعه حقیقت می ترسد، می داند که در صورت آگاهی توده ها به واقعیت آن چه امروز در جامعه ایران می گذارد، تکیه گاه مردمی خویش را به سرعت از دست خواهد داد ("حمله به آزادی مطبوعات"، چه باید کرد، شماره ۲، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸). سرکوب توده ها توسط رژیم برای تثبیت مجلس خبرگان و قانون اساسی، لزوم تشکیل صف مستقل مدافعین طبقه کارگر را برای مبارزه برای تشکیل مجلس مؤسسان در دستور روز

قرار داده بود. از این رو مبارزه محوری حزب در این دوره، حول تبلیغ ضرورت اتحاد عمل علیه رژیم متمرکز شده بود: "... برخلاف خواست صریح توده مردم در اعمال مستقیم حاکمیت خود، اکنون روشن است که به جای تشکیل یک مجلس مؤسسان دمکراتیک که واقعاً بیانگر اراده انقلابی مردم باشد و تمام سیاست های مربوط به مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در آن به بحث و تصمیم گیری نمایندگان توده زحمتکشان گذاشته شود، قرار است هیئت محدودی از ویژه گان موردپسند هیأت حاکم به شور قانون اساسی و پیشنهادی شورای انقلاب اسلامی بپردازد... شورای انقلاب اسلامی و دولت از همه داوطلبان انتخابات می طلبند که به جمهوری اسلامی وفادار باشند. اگر جمهوری اسلامی آن است که قانون اساسی آن تازه قرار است به شور مجلس خبرگان و فراندوم عمومی گذاشته شود چگونه از داوطلبان انتخابات از قبل می خواهند که به آن چه هنوز تعیین نشده وفادار باشند و اگر وفاداری به نظام نوینی است که تحت نام جمهوری اسلامی در جامعه مستقر شده است یعنی وفاداری به نظامی که مسنول کشتار برادران و خواهران کرد، ترکمن و عرب ماست، یعنی وفاداری به نظامی که دهقانان را از زمین های شان بیرون می راند، یعنی وفاداری به نظامی که کارگران اعتصابی را به گلوله می بندد، یعنی وفاداری به نظامی که به ابتدائی ترین حقوق زنان حمله ور می شود. یعنی وفاداری به نظامی که حقوق دمکراتیک آزادی بیان و قلم، تجمع و احزاب را لگدمال می کند، یعنی به یک کلام وفاداری به نظام گذشته در لوای جمهوری، ما به چنین نظامی اعلام وفاداری نمی کنیم. وفاداری به توده های ستمدیده و زحمتکش و منافع آن هاست... حزب کارگران سوسیالیست از کلیه نیروهای دمکرات و سوسیالیست که خواستار تشکیل فوری مجلس مؤسسان، خواهان رفع محدودیت های انتخابات مجلس خبرگان هستند دعوت می کند تا با تشکیل یک جبهه واحد مبارزه برای رسیدن به این خواست ها را آغاز کنند." (مجلس مؤسسان تشکیل باید گردد، چه باید کرد، دوره دوم، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸).

در مورد اختلافات درونی رژیم، نظرات متداول در اپوزیسیون چپ مبنی بر این بود که در هیأت حاکمه دو جناح، وجود داشته: یک جناح نماینده بورژوازی (لیبرال های طرفدار بازرگان) که خواهان حفظ دولت بورژوازی بودند و در مقابل توده ها قرار داشتند، جناح دیگر که از خود انقلاب بیرون آمده و در مقابل بورژوازی قرار گرفتند و از حمایت توده های فقیر شهری برخوردار بود (جناح خمینی)، در نتیجه می بایستی از خمینی در مقابل لیبرال ها دفاع کرده و آن ها را افشاء کرد. برخلاف تحلیل فوق، حزب بر این اعتقاد بود اختلافات بین دو جناح در هیأت حاکمه صرفاً بر سر چگونگی سرکوب توده ها شکل گرفته و نه بر سر اختلافات طبقاتی بین دو جناح. مضافاً بر این که خمینی و دستگاه روحانیت در صدد اعمال قدرت سیاسی آخوندی نیز بودند (طرح "ولایت فقیه" و "نهاد انقلاب" در این رابطه ارزیابی شد)، در نتیجه می بایستی علیه هر دو جناح مبارزه شود. اما لبه تیز حمله در واقع می بایستی متوجه ضدانقلاب اصلی یعنی جناح خمینی متمرکز شود. در مورد علل اختلافات درونی رژیم در نشریه کندوکاو چنین آمد، "اختلاف هائی که بر سر مساله ارتش، ساواک، عفو عمومی، دادگاه های انقلاب و نظایر آن در میان قدرت مداران جدید بروز کرده است تنها در این زمینه فهمیدنی است که بازرگان می کوشید میان برنامه خمینی و برنامه جناح دیگر از قدرت مداران که می کوشند جامعه را از راه بازسازی ارتش و دستگاه دولتی نظام گذشته سامان دهند سازش و تعادلی کند... حملات روزمره و روزافزون علیه حقوق دمکراتیک از نیاز ایجاد این نقش ویژه برای روحانیت ناشی می شود تا حق حاکمیت و دخالت مستقیم و مستقل توده مبارز در سیاست آزادی سلب شده، و به روحانیت تعویض گردد... وظیفه مرکزی سوسیالیست های انقلابی بر مبنای این شرایط روشن است: مبارزه علیه تمام حملاتی که به حقوق دمکراتیک می شود و جلوگیری از تثبیت برنامه سیاسی خمینی و سلسله مراتب مذهبی، تبلیغ و آموزش استقلال سیاسی طبقه کارگر و ایجاد حساسیت سیاسی در میان کارگران بر سر تمام مسائل اساسی روز، کمک به تشکل مبارزه و سازمان دادن آن جناح از کارگران که

در مورد این مسائل اساسی به حرکت در آمده اند و از این راه کمک به ایجاد تشکیلات مبارزاتی و سراسری کارگران و این که آیا در ماه های آینده دولت سرمایه داری از راه پیاده کردن برنامه سیاسی خمینی موفق به تثبیت خود خواهد شد و یا نه، یک سره بستگی بر این دارد که آیا در فرصت بعدی طبقه کارگر بتواند خود را متحد و متشکل سازد و با پاسخ سیاسی و تشکیلاتی خود به میدان مبارزات اجتماعی قدم نهد و یا سرکوب شده و واپس رانده شود... (" انقلاب ایران به کدام سو می رود؟" (کندوکاو، شماره، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸).

در مقابل تهاجم رژیم، توده ها به میدان مبارزات اجتماعی قدم نهادند، اما سازمان های اصلی مدافع آن ها، مقاومت را سازمان ندادند. به استثناء کردستان که سابقه مقاومت طولانی علیه حکومت های مرکزی داشت. مقاومت چشم گیری در سایر شهرها مشاهده نشد. رژیم حمله خود را از ضعیف ترین حلقه آغاز کرد (توقیف نشریات بورژوا لیبرالی و تهاجم علیه اپوزیسیون بورژوایی مانند جبهه دمکراتیک ملی و حزب جمهوری خلق مسلمان). نیروهای بورژوایی به علت نداشتن حمایت توده ای قادر به بسیج و مقاومت علیه رژیم نبوده و به سرعت متلاشی شدند. اما، از نقطه نظر حزب، حمله به اپوزیسیون بورژوایی سر آغازی بود بر تهاجم به حقوق دمکراتیک کل جامعه. نیروهای مدافع زحمتکشان می بایستی از همان ابتدا، در دفاع از حقوق دمکراتیک مردم (صرف نظر از عقاید و برنامه و ایدئولوژی)، مقاومت و بسیج توده ای را سازمان می دادند. اما، در سازمان اصلی، فدائیان و مجاهدین در مقابل حملات رژیم آزادی مطبوعات و اپوزیسیون بورژوایی، در بهترین حالت سکوت اختیار کردند. در این دوره یکی از محورهای اصلی مداخله حزب علیه انحرافات نیروهای مدافع زحمتکشان، به خصوص سازمان فدائیان، متمرکز شد.

سازمان فدائیان پس از گرد هم آیی و راه پیمانی عظیمی در ۴ آذر ۱۳۵۸، طی قطعنامه ای "ضمن تأیید اقدامات ضدامپریالیستی آیت الله خمینی و اعلام پشتیبانی از آن در برابر دشمن مشترک، تمام تلاش های مرتجعانه آنان را در هر زمینه منجمله

مخدوش کردن چهره نیروهای انقلابی مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان محکوم کرد و از "پیام واقع بینانه امام خمینی به خلق ستمدیده گرد" استقبال کرد و "این پیام ها را مشخصاً اقداماتی مثبت تلقی" کرد و در ضمیمه کار شماره ۳۹ خمینی را رهبری که "ضدامپریالیست بودن خود را در عمل نشان داده" معرفی کرد. به دنبال آن مواضع، زمانی که مبارزات مردم تبریز علیه رژیم آغاز شد، آن را تحت لوای پیروی از شریعتمداری و وابستگی به حزب جمهوری خلق مسلمان محکوم کرد و از خمینی دفاع کرد. در این رابطه در نشریه چه باید کرد چنین آمد: "موضع رهبری فدائیان... قیام انقلابی مردم تبریز را دقیقاً در انطباق با سیاست تبلیغاتی رژیم، بی اعتبار نشان می دهد... این موضع خطا و خطرناک جنبش توده های ستمدیده را با رهبری شریعتمداری و حزب جمهوری خلق مسلمان یکی می پندارد. شعارهای مردم را منکر می شود... رهبری فدائیان کل تحرک اجتماعی نیروهای سیاسی را به مانورهای جناح های هیأت حاکم و بدتر از آن به ردالت اشخاص نسبت می دهند. آنان از منازعه دو آخوند بر سر قدرت به این نتیجه می رسند که ضرورتاً یکی معرف سرمایه داری لیبرال است و دیگر بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی. آنان کل سیاست های ضدانقلابی دولت موقت را بر سر افرادی چون بازرگان خالی می نمایند و زیرکانه می کوشند تا " خطاهای خمینی را بپوشانند. اما واقعیت علیرغم این همه بر جای خود باقی می ماند. ابزار سرکوبی که هم اکنون آماده هجوم به کردستان می شوند هم چنان تحت فرمان "فرمانده کل قوا" یعنی فقیه نامدار خمینی قرار دارند... چگونه خمینی که به قول این رهبری "ضدامپریالیست بودن خود را در عمل نشان داده، (ضمیمه کار شماره ۳۹)، چند ماه قبل فرمان کشتار مردم کردستان را امضاء کرده است؟ چگونه همان جناحی که در کردستان عامل سیاست های امپریالیستی است در آذربایجان ضدامپریالیست از آب در می آید?... رهبری فدائیان چنان به دنبال "رهبر ضدامپریالیست" افتاده اند که در حمله به حزب سرمایه داران یعنی حزب جمهوری خلق مسلمان حتا گوی سبقت را از خمینی ربوده اند... رهبری فدائیان با طرح

خیانت های رهبری بورژوا لیبرال و وابستگی آن به امپریالیسم، در عمل نشان داده اند که حاضر به مبارزه برای حقوق دمکراتیک و تکالیف بورژوایی می شدند. آنان ابتدائی ترین آموزش مارکس و لنین را در این زمینه از دست داده اند. صرفاً در پیگیری مبارزه جهت دمکراسی و حقوق سیاسی- اجتماعی است که می توان رهبری ناستوار و ضدانقلابی بورژوایی را افشاء و منزوی کرد. سیاست و مواضع مارکسیست های انقلابی در قبال قیام تبریز بسیار روشن است. آنان با شرکت در قیام، در دفاع از خواست های انقلابی مردم آذربایجان می کوشند. آنان باید به مبارزه مردمی راستای آگاهانه بخشند، صرفاً با شرکت در مبارزه توده ها می توان آنان را از رهبری غیرپرولتری جدا کرد و به دنبال برنامه انقلابی سازمان داد... مارکسیست های انقلابی از حق فعالیت کلیه احزاب دفاع می نمایند. در قبال کنسرت ارتجاع که فریاد انحلال حزب جمهوری خلق مسلمان را بلند کرده اند، انقلابیون از آزادی فعالیت این حزب، انتشار نشریه اش و عقایدش دفاع می نمایند. در عین حال که مخالفت اساسی و اصولی خود را با برنامه و سیاست و عملکرد این گونه احزاب بورژوایی اعلام می نمایند، پیگیرترین مدافع آزادی عمل این احزاب هستند... (رهبری فدائیان در خط امام، "چه باید کرد" شماره ۹، دوره دوم، ۲۹ دی ۱۳۵۸).

عدم اتخاذ موضع صحیح و بسیج توده ای، توسط نیروهای عمده "مدافع طبقه کارگر"، علیه تهاجم رژیم به حقوق دمکراتیک، در مرحله بعدی، حمله به خود آن ها و سایر نیروهای چپ و مطبوعات مترقی را نیز تسهیل کرد. پس از سرکوب اپوزیسیون بورژوایی، سرکوب اپوزیسیون چپ به سادگی سازمان یافت و موفقیت آمیز نیز بود. هجوم پاسداران به ستاد "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" صرفاً با نصف روز "مقاومت مواجه شد و ستاد به پاسداران تحویل داده شد. تهاجم به "ستاد سازمان مجاهدین خلق ایران" پس از چند روز "مقاومت" پیروز شد. و ستاد در اختیار پاسداران قرار گرفت. حملات اوباش و چماقداران به

فروشنندگان نشریات مترقی با مقاومت چندانی روبرو نشد. در مقابل حملات سازمان یافته رژیم، "چپ" آماده نبود. از نقطه نظر حزب، عدم آمادگی سازمان های "مدافع طبقه کارگر" دو علت اساسی داشت: اولاً، توهم به رژیم خمینی، آن ها بر این اعتقاد بودند که خمینی "رهبر توده هاست" و واقعا "ضدامپریالیست است"، در نتیجه نمی بایستی در مقابل آن مقاومت سازمان بیابد، زیرا که چنین کاری منجر به انزوای مدافعین طبقه کارگر در میان توده ها می شد. در نتیجه سیاست دنباله روی از توده ها و "رهبر توده ها" یعنی خمینی، اتخاذ گردید. در صورتی که حزب بر این نظر بود که رژیم توسط موج های خفگان خود را مستحکم می کرد، و هر عقب نشینی هر چند کوچک منجر به تقویت رژیم می شد. در نتیجه می بایستی از همان ابتدا بسیج توده ای را علیه رژیم و در دفاع از حقوق دمکراتیک تمام اقشار جامعه سازمان می داد. ثانیاً، بی توجهی به نقش مرکزی پرولتاریا در انقلاب از دیدگاه سازمان های "مدافع طبقه کارگر"، پرولتاریا صرفاً بخشی از "خلق" انقلابی بود که می بایستی در میان آن نیز به دنبال جلب آراء، رفت و آن ها را به سازمان های "انقلابی" جلب کرد. در صورتی که پرولتاریا از وزنه سنگینی در قیاس، با سایر زحمتکشان برخوردار بود. تهیدستان شهری، خرده بورژوازی "مفلوک" و دهقانان در روستاها عمدتاً پراکنده بودند و هیچ یک به تنهایی قادر به سازمان دادن، و رهبری مقاومت علیه ضدانقلاب نبودند. مضافاً بر آن که در میان همان لایه ها توهم به رژیم خمینی از هر قشر دیگری بیشتر بود. دقیقاً به دلیل متمیزه بودن آن ها بود که تبلیغات "اسلامی" در میان شان مؤثرتر واقع شد. از دیدگاه حزب، پرولتاریا به مثابه نیروی اصلی جامعه متکی بر جنبش شورایی قادر بود بر محور شعارها و خواست های کلیه اقشار تحت ستم جامعه مبارزه و مقاومت تعیین کننده ای را سازمان دهد. اما لازمه آن دخالت صحیح سیاسی و به موقع سازمان های مدافع طبقه کارگر به منظور جهت دادن مبارزه آن ها بود. اما بی توجهی چپ به نقش کلیدی پرولتاریا در انقلاب منجر به متمیزه شدن پرولتاریا و بی اثر شدن مبارزات شان گشت. عدم حضور فعال

پرولتاریا در دفاع از حقوق دمکراتیک تناسب قوا را به نفع ضدانقلاب تغییر داد و مسئول و مقصر آن هم سازمان های چپ بودند- آن هم به علت عدم وجود یک استراتژی انقلابی در برنامه آن ها بود.

تبلیغات، ضرورت بسیج توده ای به رهبری پرولتاریا، برای مقاومت علیه ضدانقلاب، در تمام آن دوره در صفحات "چه باید کرد" منعکس گردید. از آن جایی که حزب معتقد بود که دفاع از برنامه کل زحمتکشان در سطح سراسری می بایستی سازمان یابد. یک سری فعالیت های پروپاگاندیستی سیاسی توده ای را پیرامون مسایل حاد روز انجام داد: ضرورت مقاومت در کردستان، مبارزه برای آزادی بیان، مطبوعات، ضرورت مقاومت علیه حملات ضدانقلاب و لزوم تشکیل شوراهای مستقل کارگری. آن تبلیغات را نیز به صورت یک حزب سیاسی سراسری در اکثر نقاط ایران (تهران، اهواز، مسجد سلیمان، تبریز، ساری، اصفهان). از طریق توزیع وسیع نشریه سازمان داد. اما، شرایط عینی مبارزاتی، یعنی لزوم تبلیغات و بسیج توده ها علیه ضدانقلاب، با امکانات ناکافی حزب برای پیشبرد اهداف فوق، در تضاد قرار گرفت. از یک سو سازمان های پر نفوذ از اجرای تکالیف فوق شانه خالی می کردند، از سوی دیگر حزب به تنهایی، به مثابه سازمانی کوچک بدون پایه توده ای کافی و نفوذ لازم، از عهده آن تکالیف بر نمی آمد. آن تضادها نیز، به خصوص پس از حملات رژیم علیه احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات مترقی، تشدید گردید. اما، علیرغم مساعد نبودن تناسب قوا، انتشار "چه باید کرد" تداوم یافت و تبلیغات تا حد ممکن انجام پذیرفت (سه شماره نخست "چه باید کرد" دوره دوم در حدود ۱۵ هزار تیراژ داشت. در دوره شدت خفقان تیراژ نشریه به ۵ هزار تقلیل یافت شماره ۴ تا ۷).

از لحاظ سازماندهی، تغییراتی نیز در حزب به وجود آمد. اولاً، به منظور تقویت رهبری و به جریان انداختن خون جدید در هیأت اجراییه، کادرها و سازماندهندگان جوان در سطح رهبری ادغام شدند. ثانیاً، شعب جغرافیائی حزب که تعداد نسبتاً زیادی از اعضا در هر یک از آن ها شرکت داشتند، به سیستم سلولی، اعضای کمتر تبدیل شد. یعنی این که دوره فعالیت مشخص و دخالت سیاسی در یک بخش از کار سلول هایی تشکیل شد: سلول کارگری، سلول دانشجویی و سلول کارمند و همراه با سلول ها، فراکسیون هایی نیز در ارتباط با دخالت های مشخص درون لایه با طبقه معین ساخته شدند. فراکسیون کارگری، جوانان، زنان و تیمی برای مداخله در کردستان بر تعداد مجامع مرکزی حزب، به منظور تبادل نظر بیشتر و انتقال تجارب بین سلول ها، افزوده شد.

گسترش روزافزون خفقان در سطح جامعه و فشارهای بیش از حد بر مبارزین و فقدان مقاومت توده ای، بازتاب خود را در درون حزب منعکس کرد. دلسردی و رخوت سیاسی و قطع امید از دور نمای انقلاب، خوش بینی های اولیه در مورد گسترش انقلاب، در ذهن برخی، جای خود را به یأس و ناامیدی به آینده انقلاب داد. بر محور دلسردی ها، توجیهات سیاسی نیز، توسط بعضی از اعضای حزب ارائه داده شد. یکی از تحلیل ها این بود که انقلاب از همان ابتدا ماهیت ضدانقلابی داشته، زیرا که توده ها به دنبال یک رهبری ارتجاعی افتاده بودند و ناخداگاه کار ارتجاعی کرده اند در نتیجه دورنمای فعالیت سیاسی می بایستی به دور تشکیل محافل سیاسی حول یک سلسله فعالیت های آموزشی، مطالعاتی، تبلیغاتی خلاصه شود. توجیه دیگر این بود که گویا در همان هفته های اول انقلاب، حزب می بایستی پایه توده ای پیدا کند و تسخیر قدرت کند. ارائه دهندگان این گونه بحث ها فعالیت متشکل را نفی کردند و به تدریج کار جمعی را رها کردند.

ب) موضع حزب در باره ماجرای اشغال سفارت آمریکا

علیرغم فقدان مقاومت پیگیر و قاطع علیه ضدانقلاب، حملات رژیم پس از مدتی کارآیی خود را از دست داد. خفقان شکسته شد و گشایش نسبی در سطح جامعه مشاهده شد. مقاومت و مقابله نظامی مردم کردستان، رژیم را وادار به عقب نشینی کرد. در چنین شرایطی رژیم اشغال سفارت آمریکا را سازمان داد. حزب طی اعلامیه ای، ضمن دفاع از مبارزات ضدامپریالیستی توده ها، اشغال سفارت را به عنوان واکنشی در مقابل شکست در کردستان و جلوگیری از مبارزات واقعاً ضدامپریالیستی توده ها ارزیابی کرد. "...هیأت حاکم جدید چگونه می تواند به مبارزه با امپریالیسم برود هنگامی که با یک دست ارتش وابسته به آن و سازمان یافته توسط مستشاران آن را بازسازی می کند و با دست دیگر مردم مبارز و انقلابی را خلع سلاح می سازد؟ اینان چگونه می توانند ادعای ضدامپریالیست بودن داشته باشند، هنگامی که نیروهای مترقی و ضدامپریالیست ایران را سرکوب کرده اند...؟ چگونه می توان مردم ایران را در مبارزه علیه امپریالیسم متشکل ساخت هنگامی که ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک آزادی بیان و تشکل پامال شده اند؟ چگونه می توان وحدت ضدامپریالیستی توده های رنج دیده مردم را مستحکم کرد هنگامی که ملیت های ستم دیده ایران وحشیانه سرکوب می شوند؟ چگونه می توان ایران را به پایگاه ضدامپریالیستی در منطقه بدل کرد هنگامی که حاکمیت سیاسی از مردم سلب شده است؟ ...اقدامات و برنامه های هیأت حاکم اثبات کرده است که آن ها نه مایل و نه قادر به مبارزه قاطعانه با امپریالیسم هستند. و واکنش هیأت حاکم به جریان اشغال سفارت آمریکا خود نمونه ای از ضعف و تزلزل در مقابل امپریالیسم است، نخستین واکنش آن کوشش فراوان در جلوگیری از گسترش و تعمیق مبارزات ضدامپریالیستی است... اما هیأت حاکم بداند که احساسات ضدامپریالیستی توده های محروم و ستم کشیده ایران سخت عمیق است. آن ها علیرغم تمام تلاش های هیأت حاکم به گسترش و تعمیق مبارزات ضدامپریالیستی تا سرنگونی سرمایه داری خدمتکار امپریالیسم

ادامه خواهند داد... ("اعلامیه جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست در باره اشغال سفارت آمریکا، "چه باید کرد"، شماره ۶، دوره دوم، ۲۶ آبان ۱۳۵۸).

ماجرای سفارت، در واقع، از طرفی اقدامی بود در جهت خنثی کردن شکست نظامی در کردستان تدارک تهاجم مجدد، توده های زحمتکش و خرد کردن روحیه مبارزه جویی آن ها، و از طرف دیگر مستحکم کردن جناح آخوندها سرمایه دار در مقابل "لیبرال ها". از یک سو، کلیه مبارزات واقعاً ضدامپریالیستی و ضدسرمایه داری توده ها از جهت اصلی آن منحرف گردید- تدارک در جهت کنترل بر تولید توسط پرولتاریا، تصرف زمین ها توسط دهقانان فقیر، کنترل بر آموزش و پرورش توسط دانشجویان و تشکلات کارگری و دهقانی، دانشجویی... خنثی گردید. از سوی دیگر، کلیه سیاست ها علیه توده ها بر دوش جناح لیبرال (بازرگان) گذاشته شد. پنج ماه پس از اشغال سفارت در "چه باید کرد" چنین آمد: "...کارنامه مبارزات پنج ماهه ضدامپریالیستی این مجریان جدید سیاست های طبقات دارا که خود را مدافع و رهبر مستضعفین جا زده اند، چه بوده است؟ "اقدام به قطع صدور نفت به آمریکا هنگامی که دولت آمریکا خود تصمیم به تحریم نفت ایران گرفته است و "اقدام" به قطع روابط دیپلماتیک با آمریکا هنگامی که دولت آمریکا خود این روابط را قطع کرده است آیا در این پنج ماهه از مذاکرات سری، با امپریالیزم خودداری کرده اند؟ خیر آیا در این پنج ماهه حتی یکی از قراردادهای اسارت بار میان دولت ایران و امپریالیسم آمریکا را لغو کرده اند و یا متن آن را منتشر ساخته اند؟ خیر! آیا حتی یک دلار از سرمایه های آمریکایی در ایران را مصادره کرده اند؟ خیر! آیا انحصار تجارت خارجی را از دست سود جویان سرمایه دار و دلان امپریالیسم خارج کرده اند؟ خیر! پس چه کرده اند؟ به بهانه حفظ "وحدت کلمه در برابر شیطان بزرگ" هر گونه مبارزه حق طلبانه مردم ستم دیده و زحمتکش را "ضدانقلابی"، "انحرافی"، وابسته به آمریکا" قلمداد کرده، تمام تلاش خود را جهت سرکوب آن انجام داده اند... به بهانه " تدارک مبارزه با آمریکا" کارگران و زحمتکشان ایران را که از بیکاری و

تورم به ورطه فلاکت کشیده شده اند، از مبارزه بر حذر داشته اند و به "صبر"، کاهش مصرف، و تن دادن به سیاست ضدکارگری خود تشویق کرده اند... به بهانه بسیج عمومی، و "ایجاد ارتش ۲۰ میلیونی" نیروهای سرکوب خود را تقویت کرده اند، و دستگاه خفقان را عریض و طویل تر کرده اند... واقعیت سیاسی در ایران بدترین گونه است که هیأت حاکم مجبور است برای حفظ نهادهای امپریالیستی و جلوگیری از تلاشی کامل آن ها توسط مردم به عوام فریبی های ضدامپریالیستی دست بزند برای سرکوب انقلاب ایران و پیشگام جنبش توده ای آمریکا را بهانه کند و برای توجیه سیاست ورشکسته خود در بازسازی نظام ظلم و استثمار سرمایه داری ضرورت به راه انداختن تولیدات داخلی را وسیله سازد. در شرایطی که انقلاب ایران هر روز ابعاد گسترده تری می گیرد بازسازی دستگاه سرمایه داری مستلزم چنین سیاست هایی است... ("در باره قطع روابط دیپلماتیک با آمریکا، "چه باید کرد" شماره ۱۴، دوره نهم، ۳۰ فروردین ۱۳۵۹).

اما، در مقابل عوام فریبی رژیم به منظور تحمیق توده ها و سرکوب جنبش کارگری، اغلب نیروهای "مدافع طبقه کارگر"، بار دیگر، تحرکی نشان ندادند. کلیه سازمان ها از "مبارزات ضدامپریالیستی" رژیم مبهور گشته و مبارزه شان به گوش فرا دادن به "افشاگری های دانشجویان پیروی خط امام، در مقابل سفارت آمریکا خلاصه شد: رژیم نیز میوه های "مبارزات ضدامپریالیستی" خود را یک به یک چید: تحمیل قانون اساسی، انتخابات مجلس و تعیین رئیس جمهور و نهادهای رسمی قدرت دولتی، حمله به شوراهای کارگری ("خانه کارگر" اشغال شد)، حمله به تنها سنگر تبلیغاتی مبارزین علیه رژیم. یعنی دانشگاه ها (کلیه دانشگاه تحت لوای "مبارزه با امپریالیسم" و انقلاب فرهنگی، بسته شدند). علیرغم تمام حملات آشکار رژیم به دست آوردهای طبقه کارگر و جنبش دانشجویی، سازمان فدائیان، در سر مقاله کار شماره ۵۹، نوشت که "واقعیت این است که "آیت الله خمینی، رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را هم چنان در دست دارد...حکومت کنونی هم چنان که بارها اعلام

داشته ایم حکومتی "وابسته" نبوده و نیست..."، و هرآن کس به "مبارزات پرشور" ضدامپریالیستی حکومت "خدشه وارد کند خائن بوده است. در پاسخ به این سر مقاله، چه باید کرد چنین نوشت: "...ولی هم اکنون کدام "مبارزات" به رهبری "آیت الله خمینی" و حکومت "غیروابسته، فعلی در جریانند؟ تشکیل مجلس قلابی ضدانقلابی؟ بمباران بی وقفه و کشتار دائمی در کردستان؟ انقلاب فرهنگی، چماقداران سرمایه داری؟ حمله به شوراها کارگری برای منحل کردن آنها؟ به گلوله بستن تظاهرات بیکاران؟ توقیف مطبوعات؟ بستن چاپ خانه ها و بنگاه های انتشارات و ضرب و جرح صاحبان آن ها؟ آیا این ها هستند آن "مبارزات پر شور" که نباید بر آن ها خدشه وارد شود؟... ماهیت طبقاتی دولت کنونی چیست؟ چرا فدائیان از دادن پاسخ به این سؤال طفره می روند؟... هر کسی که حتا با الفبای مارکسیسم آشنایی نداشته باشد. اما واقعیات ساده یک سال و چند ماه گذشته را درک کند می داند که حکومت کنونی حکومتی است متکی بر دولت سرمایه داران و به طور پیگیر در جهت حفظ تحکیم مناسبات سرمایه داری در ایران تلاش می کند... به همین دلیل "مبارزه ضدامپریالیستی" حکومت برخلاف خواست ها، مبارزه ضدامپریالیستی زحمتکشان، دست آویزی برای سرکوب، تحت لوای وحدت است. مگر دانشگاه ها را تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم اشغال نکردند؟ مگر به کردستان تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم حمله نکردند؟ مگر تحت لوای وحدت ضدامپریالیستی نگفتند شورا بی شورا؟... کسی که در این شرایط بگوید نباید به حکومت "خدشه" وارد کرد در واقع بر سیاست های ضددمکراتیک، ضدردمی و ضدانقلابی حکومت صحنه گذاشته است...." ("باز هم در باره شعار جدید فدائیان. "چه باید کرد"، شماره ۱۸، دوره دوم، ۱۷ خرداد ۱۳۵۹).

با توجه به تفرقه و پراکندگی چپ، ناشی از مانورهای رژیم و توهم سازمان های مدافع طبقه کارگر به آن، تاکتیک جبهه واحد در سطوح مختلف فعالیت های سیاسی نیروها، می توانست تأثیر بسیاری در روحیه مبارزه جویی توده ها و تدارک مقاومت

علیه ضدانقلاب می گذارد. در انتخابات ریاست جمهوری، و پیشنهاد "شوراهای متحد نیروهای انقلابی، کارگری" توسط حزب مطرح شد، در صورتی که اغلب نیروهای چپ از کاندیدای سازمان مجاهدین، رجوی حمایت کردند. وی نیز به دستور امام "از انتخابات کنار رفت، در این رابطه، حزب پیشنهاد یک نامزد انتخاباتی مشترک حول یک برنامه عملی کارگری، انقلابی را به کلیه نیروهای مدافع طبقه کارگر، در مقابل حمایت از مجاهدین مطرح کرد: "... علیرغم حملات پیگیر ارتجاع به حقوق مردم زحمتکش، علیرغم تمام تلاش های هیأت حاکم برای مسدود و منحرف ساختن مبارزات توده ای مبارزه طبقاتی توده های ستم دیده و زحمتکش در هر گوشه کشور در حال گسترش و تعمیق است. در چنین شرایطی هیأت حاکم رسوا ناچار به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری می گردد... این اوضاع بهترین شرایط ممکن برای مداخله نیروهای کارگری و جهت دادن به مبارزات مستقل توده ای را فراهم می سازد. دوران انتخابات فرصت مساعدی است برای مبارزه علیه حملات ارتجاع به حقوق دموکراتیک و آزادی های سیاسی، برای افشای شیوه های ارتجاعی هیأت حاکم در برگزاری انتخابات و کسب حق انتخابات دموکراتیک، برای افشای برنامه های ضدانقلاب در سلب حاکمیت سیاسی از مردم و تبلیغ خواست مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی، و از همه مهم تر، برای ارائه راه حل کارگری و سوسیالیستی که بتواند تمام توده های ستم دیده و زحمتکش را به دور برنامه عملی انقلابی متحد سازد... برای مؤثر شدن هر چه بیشتر چنین مبارزاتی می باید نیروهای کارگری، احزاب، سازمان ها و گروه هایی که خود را متکی بر کارگران و زحمتکشان می دانند، جبهه واحدی تشکیل دهند تا بتوانند در برابر هیأت حاکم بدیلی واقعی ارائه دهند. ("انتخابات ریاست جمهوری، چه باید کرد، شماره ۹، دوره دوم، ۲۹ دی ۱۳۵۸). اما، هیچ یک از سازمان های مدافع طبقه کارگر مواضع خود را در رابطه با پیشنهاد فوق اعلام نکردند. در مورد انتخابات "مجلس شورای ملی" نیز بار دیگر پیشنهاد جبهه واحد مطرح شد، و بار دیگر با بی اعتنایی و بی توجهی نیروها روبرو شد. در

نتیجه حزب به اتکاء به نیروی خود مقدمات جبهه کارگری، سوسیالیستی را حول برنامه عملی زحمتکشان، تدارک دید: "وظیفه مهم سیاسی نیروهای مدعی دفاع از کارگران و زحمتکشان و نیاز مبرم مبارزه طبقاتی در مقطع کنونی عبارت است از شرکت فعال در انتخابات مجلس و کوشش در راه تشکیل صف مستقل کارگران و زحمتکشان بر اساس راه حل واقعی و انقلابی، راه حل سوسیالیستی و ضدامپریالیستی، یعنی تنها راه حل عملی برای بر طرف ساختن بحران کنونی جامعه و پیشبرد انقلاب ایران... ما اعلام کردیم که برای هر چه مؤثرتر شدن این برنامه باید کلیه افراد، احزاب، گروه ها و سازمان هایی که اهمیت این مبارزه را درک می کنند و ضرورت رشد مبارزات مستقل طبقات زحمتکش و تقویت صفوف متشکل آنان را احساس می کنند، در یک جبهه کارگری سوسیالیستی متحد شوند. متأسفانه، گام های جدی و سازمانده ای در راه تشکیل یک جبهه وسیع برداشته نشده است... ما به اتکاء نیروهای محدود خود حداکثر تلاش ممکن را جهت فراهم ساختن مقدمات تشکیل جبهه کارگری، سوسیالیستی انجام داده ایم ... جبهه اولیه ای با اتحاد نامزدهای مستقل کارگری و نیروهای حزب برمبنای برنامه عملی زحمتکشان (تشکیل شده)... ما می دانیم که جبهه مذکور، جبهه متحد وسیعی که می توانست تشکیل شود تفاوت دارد و به همین دلیل تلاش ما برای گسترش آن، به ویژه از طریق پیوستن نیروهای سیاسی دیگر، ادامه خواهد یافت... از همه دعوت می کنیم که منافع سازمانی، فرقه ای را کنار گذاشته، جهت وحدت سراسری نیروهای کارگری و انقلابی در انتخابات، از همه نامزدهای مترقی پشتیبانی کنند ("انتخابات مجلس شورای اسلامی: پیشنهاد ما به نیروهای مترقی، متکی بر طبقه کارگر، چه باید کرد شماره ۱۱، دوره دوم، ۴ اسفند ۱۳۵۸).

در مورد مقابله با تهاجمات رژیم در کردستان نیز پیشنهاد ایجاد جبهه متحد مقاومت طرح گردید، به خصوص آن که اختلافات میان نیروها در آن منطقه شدت یافته و منجر به تفرقه در صفوف نیروهای مقاومت شده بود: "نیروهای مقاومت

خلق کُرد باید در یک جبهه متحد مقاومت گرد آیند و علیه نیروهای اشغالگر دست به مقاومت هماهنگ بزنند. ضرورت فوری و فوری جنبش ملی خلق کرد ايجاب می کند که این جبهه مقاومت هر چه زودتر ساخته بشود و این جبهه مقاومت از طریق اتحاد در عمل پیشمرگان خلق کُرد ساخته می شود و شرط آن توافق برنامه ای بین سازمان های رهبری کننده آنان نیست. سازمان های سیاسی می توانند در یک مقطع خاص و مشخص با هم دست به عمل متحد و هماهنگ بزنند بدون این که برنامه طبقاتی یکسان داشته باشند. پرواضح است که سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان (کومله) برنامه ای کاملاً متفاوت از برنامه حزب دمکرات کردستان ایران دارد. در حالی که حزب دمکرات از منافع زمین داران دفاع می کند، کومله از منافع دهقانان فقیر پشتیبانی می نماید و رفع ستم ملی و ستم طبقاتی را یکسان می داند. معهداً این تضاد طبقاتی در ماهیت دو سازمان نمی تواند مانع اتحاد در عمل پیشمرگان خلق کُرد علیه اشغالگران باشد... (تشکیل جبهه مقاومت: ضرورت میرم جنبش ملی خلق کُرد، چه باید کرد، شماره ۲۳، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۹).

در آن «دوره، اختلافاتی بر سر دو مساله در درون حزب بروز کرد. اولی بر سر نحوه بر خورد به ماجرای اشغال سفارت آمریکا و دومی (که ارتباط با نکته اول بود) بر سر شیوه مداخله در کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی (امت) بود. نظر اکثریت اعضای هیأت اجرائیه این بود که خط افشای ماهیت رژیم و انگیزه های آن در رابطه با اشغال سفارت آمریکا، می بایستی در تجمعات کارگران طرح گردد تا طبقه کارگر در مقابل حملات ضدانقلاب از تدارک کافی برخوردار باشد. از آن جایی که شوراهای اسلامی تحت کنترل رژیم ماهیتی ارتجاعی داشت، تبلیغات در کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی (به خصوص پلی تکنیک) متمرکز شد. قبل از ماجرای

سفارت در جلسات هفتگی آن کانون که نمایندگان بیش از ۴۰ کارخانه شرکت می کردند، فعالانه مداخله سازمان می یافت. اما، شرکت فعال به مفهوم کمک رساندن به ساختن آن شوراها نبود، که به منظور افشای رهبری آن ها رهبری این کانون ها در صدد وابسته کردن شوراهای کارگری به دولت سرمایه داری بودند. حول تبلیغات و مبارزه برای "اتحاد شوراهای" و استقلال شوراهای از دولت، حزب مداخله موفقیت آمیزی در آن کانون ها انجام داد. تا این که پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا، اقلیتی در هیأت اجراییه به این نظر رسیدند که ماجرای اشغال سفارت به مبارزه "ضدامپریالیستی" کارگران می توانست یاری رساند. در نتیجه مداخله در کانون های فوق در جهت ساختن آن ها می بایستی سازمان یابد، زیرا که آن عمل می توانست به بسیج و مبارزات ضدامپریالیستی توده ها کمک رساند، حتا شعار "اتحاد شوراهای" می توانست از طریق کمیته پلی تکنیک مطرح و تحقق یابد. طرح این نظرات انحرافی حکایت از عدم درک صحیح از انگیزه رژیم در اشغال سفارت می کند. پس از عیان شدن "مبارزات ضدامپریالیستی" رژیم و افشاء شدن ماهیت واقعی رهبری کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی، مواضع فوق پس گرفته شد.

هم زمان با مداخله در کانون های هماهنگی شوراهای اسلامی، کار میان کارگران نیز جدی تر گرفته شد. فراکسیون کارگری منسجمی در حزب تشکیل شد که دخالت ها در سطح کارخانه را سازمان می داد. از مجرای جبهه واحد کارگری سوسیالیستی در انتخابات مجلس و تبلیغات حول برنامه نامزدهای انتخاباتی، تماس ها و ارتباطات کارگری متعددی در سطح کارخانه ها برقرار شد. عده بیشتری از اعضای حزب در کارخانه ها مشغول به کار شدند و فعالیت های سیاسی را سازمان دادند. در سطح کارخانه ها مبارزه برای ساختن جبهه واحد کارگری (جناح کارگران مبارز) یکی از مداخلات اساسی اعضا را تشکیل داد. در برخی از کارخانه ها آن تشکلات، به ابتکار حزب ساخته شدند.

نحوه سازماندهی حزب نیز بر اساس فعالیت های آن دوره تغییر یافت. در تهران کلیه فعالیت ها و مداخلات حزبی بر محور دو سلول سازمان یافتند. مسنول کارگری و جوانان که سازمان دهندگان هر یک در هیأت اجراییه شرکت داشتند. عده ای از اعضاء نیز تحت لوای مخالفت با تغییر سازمان دهی و فعالیت های مشخص کارگری و بحث های انحرافی ای آغاز کردند. آن عده ظاهراً بر این اعتقاد بودند که مداخلات کارگری دیگر فایده ای نداشته و می بایستی تمرکز را بر "کار تنوریک" در میان روشنفکران گذاشت و محافل مطالعاتی ساخت. در مقابل آن نظرات، اکثریت اعضاء و رهبری حزب بر این باور بودند که "کار تنوریک" در میان روشنفکران را در هر زمانی می توان انجام داد. اما، فرصت های کوتاهی در مبارزات طبقاتی برای مداخله در جنبش کارگری به دست می آید که یک حزب انقلابی می بایستی در وهله نخست ما بین توده باشد. مبارزات آن ها را جهت سیاسی دهد. تجربه کسب کند و مبارزه را در سطح عالی تری تداوم دهد. در طبقه خود ریشه پیدا کند. دوره هایی تدارکاتی در تاریخ مبارزات طبقاتی (به ویژه در کشورهای تحت سلطه) بسیار نادر بوده و می بایستی بهره برداری لازم را از موقعیت های مشخص برای تأثیرگذاری و ایجاد زمینه کافی به منظور پیشبرد انقلاب، انجام داد، و از آنجائی که در ایران انقلاب شکست نخورده بود. حزب انقلابی نمی بایستی دست از مبارزه بکشد و خود را از توده ها و طبقه خود جدا سازد.

گرچه بعضی از عناصری که مواضع فوق را ارانه می دادند متقاعد شدند اما، با افزایش حملات ضدانقلاب و دستگیری اعضاء در خیابان ها، مجدداً آن گونه بحث ها از سر گرفته شد و عده ای صحنه مبارزه را خالی کرده و حزب را ترک کردند. عمل آن ها به اثبات رساند که نظرات ارانه شده صرفاً توجیهی ای بوده برای کناره گیری از فعالیت متشکل انقلابی که روز به روز سخت تر می گشت.

ج) موضع حزب در مورد جنگ ایران و عراق و

انتشار «کارگران سوسیالیست»

آغاز جنگ مترادف بود با تثبیت ضدانقلاب، گرچه در دوره بلافاصله قبل از جنگ، توهمات نسبت به رژیم از بین نرفته بود، اما، جبهه بندی ها روشن بود صف ضدانقلاب مشخص شده بود. و مقاومت در شرف شکل گیری بود. به ویژه با شدت یافتن اختلافات میان جناح های درون هیأت حاکمه (خمینی و بنی صدر) مواضع سازمان ها نیز مشخص شده بود. اما با آغاز جنگ مجدداً کلیه جبهه بندی ها در هم ریخت و اغتشاش سیاسی تشدید یافت.

موضع حزب در مورد جنگ چنین فرموله شد که اولاً، بر اثر تهاجم عراق به خاک ایران روحیه شونیستی و ناسیونالیستی فارس در مقابل روحیه مبارزاتی، انقلابی تقویت می شود. ثانیاً، رژیم به منظور جلب وسیع ترین نیروها به دور خود، اختلافات را کنار می گذارد و ثالثاً، با به وجود آوردن جو نظامی شدید و ملیتاریزه کردن کل جامعه، رژیم هرگونه اعتراض، مخالفت را مسلحانه سرکوب می کند. در نتیجه تناسب قوا در مجموع به نفع ضدانقلاب تغییر می کند، پس انقلابیون می بایستی با اتحاد هم در میان توده ها باقی مانده و با آن ها مبارزات و مقاومت علیه امپریالیزم و عراق را سازمان دهند و در عین حال هم به افشای ماهیت ضدانقلابی رژیم بپردازند و کماکان توده ها را مستقل از نهادهای رژیم سازمان دهند، یعنی تدارک برای سرنگونی رژیم را عملی کنند. حزب در مقابل مواضع چپ روانه- موضع تحریم و کناره گیری از حرکت توده ها و مواضع راست روانه- به موضع حمایت بدون قید و شرط از رژیم- موضع تبلیغ مقاومت علیه اشغال نظامی و ضرورت سازمان دهی مستقل توده ها را اتخاذ کرد. با توجه به این که توهم بسیاری در قابلیت رژیم برای مقابله با حمله نظامی عراق در اذهان توده های زحمتکش به وجود آمده بود، طی بیانیه ای خطاب به "کارگران"، زحمتکشان و ستم دیدگان ایران مطرح شد که "برای دفاع از انقلاب و دست آوردهای خود می بایستی متحداً مقابله را علیه امپریالیزم سازمان دهند و

کلیه کسانی که در میان توده ها به رهبری خمینی اعتقاد دارند می بایستی از وی بخواهند که آن ها را مسلح کند تا خود به اتکاء به نیروی خود مبارزه و مقاومت را ادامه دهند. هم زمان با آن بیانیه نشریه "کارگران سوسیالیست" به منظور پیشبرد مقاومت توده ها علیه امپریالیزم و مبارزه در جهت سازمان دهی مستقل توده ها علیه رژیم خمینی و تبلیغ ضرورت ساختن هسته های مسلح کارگری، شوراهای محله ها، منتشر شد (کارگران سوسیالیست، در ۲۳ شماره از ۱۰ مهر ۱۳۵۹ تا تیر ماه ۱۳۶۰ منتشر شد و با انتشار آن، انتشار دوره دوم چه باید کرد پس از ۲۴ شماره موقتاً متوقف گشت و از فروردین ۱۳۶۰ مجدداً، همراه با "کارگران سوسیالیست" آغاز شد- چه باید کرد، دوره سوم، در ۶ شماره تا ۴ تیر ۱۳۶۰ ادامه داشت).

بار دیگر، عدم دخالت فعال سازمان های مدافع طبقه کارگر در تدارک مقاومت توده ای علیه حمله عراق و تأکید بر استقلال توده های زحمتکش میدان را برای رهبری خمینی خالی گذاشت. سازمان فدائیان صرفاً، با طرح چند شعار مبارزه را رها کرد. مجاهدین که موضع بسیج مستقل را تبلیغ می کردند در عمل چندان علاقه ای به اجرای آن موضع نشان نداد. در ابتدا علانمی از مقاومت های خود به خودی مستقل توده ای به چشم خورد. اما پس از مدتی رژیم کنترل کلیه حرکات توده ای را به دست گرفت. در این دوره ضدانقلاب خود را مستحکم کرد. سپاه پاسداران و انجمن های اسلامی در تمام واحدهای تولیدی رخنه کردند و ارگان های سرکوب جنبش توده ای را سازمان دادند. با تدارک آن دوره رژیم قادر شد که مقاومت ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را به سهولت در عرض چند روز سرکوب کند.

پیرامون موضع حزب در مورد جنگ، اختلافاتی در هیأت اجراییه صورت گرفت. تحلیل اکثریت اعضای رهبری این بود که تجاوز عراق در واقع حمله ای بود به خود انقلاب. حمله نظامی عراق، برای مثال، تدارک اولیه شوراهای کارگری علیه رژیم

خمینی را خنثی کرد. در نتیجه می بایستی از شوراهای کارگری (تا آنجائی که انقلاب را پیش می برند) و از توده انقلابی و از مبارزات کارگران در مقابل تجاوز عراق، دفاع کرد. اما، این دفاع می بایستی از طریق بسیج مستقل توده ها سازمان یابد و نه از مجرای نهادهای رژیم خمینی. یعنی از طریق ساختن کمیته هائی مستقل محله ها، کمیته های کارخانه ها برای کمک رسانی و دفاع از مراکز زندگی و کار زحمتکشان، کمیته هائی که خود مرجع تصمیم گیری داشته باشند. ضمناً به هیچ وجه نمی بایستی از تبلیغات علیه رژیم خمینی کاسته شود، زیرا که مقاومت علیه تجاوز عراق جدا از مبارزه علیه رژیم نبود. در نتیجه تجاوز عراق به نفع گسترش انقلاب نبوده و توده ها می بایستی از دست آوردهای انقلاب در مقابل تجاوز عراق دفاع کنند. اما، این دفاع به هیچ وجه به مفهوم دفاع از رژیم خمینی (چه سیاسی و چه نظامی) نمی بایستی تلقی شود. توده ها می بایستی توسط تشکلات مستقل خود به خود سازمان دهی و مسلح کردن خود از تهاجم نظامی عراق جلوگیری کرده و با همان ابزار رژیم خمینی را سرنگون کنند.

در مقابل موضع فوق، اقلیتی از هیأت اجراییه (سازمان دهنده گانی که در دوره قبلی در سطح رهبری ادغام شده بودند)، تفاوتی میان دفاع سیاسی و دفاع نظامی از رژیم قائل بودند. آن ها رژیم را سرمایه داری و ضدانقلابی ارزیابی می کردند، اما از آنجائی که توده ها توسط رژیم بسیج می شدند می بایستی از رژیم در مقابل تجاوز عراق دفاع نظامی کرد (و نه سیاسی). بدیهی بود که با چنین خطی اعضای حزب قادر بودند به راحتی به فعالیت ها و مداخلات خود در سطح کارخانه ها و محله ها ادامه بدهند، در صورتی که موضع اکثریت هیأت اجراییه منجر به مداخله دشوارتر و حتا دستگیری می شد. مواضع راست روانه اقلیت هیأت اجراییه زیر فشارهای روزمره رژیم تشدید گردید و از آنجائی که این عده به عنوان سازماندهنده گان اصلی حزب در ارتباط با اکثریت اعضا بودند، ضروری بود که بحث های درونی حزب در جهت توضیح مواضع و بحث و بررسی آغاز گردد. پس از چند ماه بحث های درونی و

مجامع متعدد اکثریت اعضای حزب با مواضع رهبری حزب توافق کردند و اقلیت هیأت اجراییه به همراه چند نفر انشعاب را سازمان دادند و پس از مدتی حزب را ترک کردند.

در این دوره، در حزب کارگران انقلابی نیز اختلافاتی ظاهر شد به ویژه حول مسأله دفاع از "انقلاب فرهنگی" و بسته شدن دانشگاه ها، عده ای از اعضای آن حزب به مخالفت با روش رژیم در تهاجم به دانشگاه ها از مواضع آن حزب انتقاد کردند و نهایتاً از آن اخراج شدند. جناحی نیز که اختلافاتی با رهبری آن حزب داشت پس از مدتی از آن انشعاب کرد و با اخراج شدگان متحد گشت. پیشنهاد این عده به کلیه تروتسکیست های ایران این بود که کنگره مشترکی تشکیل داده در مورد اختلافات موجود بحث کنند و در صورت توافق به یک وحدت اصولی نایل آیند.

حزب از موضع این عده علیه مشی راست روانه رهبری "حزب کارگران انقلابی" استقبال کرد و تمایل خود را مبنی بر آغاز یک سری بحث های درونی و تشکیل اتحاد عمل حول مسایل خاص مبارزاتی اعلام کرد. اما پس از یک سری بحث های اولیه با آن ها، به این نتیجه رسیدند که آن عده هنوز از مواضع راست روانه "حزب کارگران انقلابی" نبریده و کماکان دچار همان انحرافات بودند و ادامه بحث درونی با آن ها بی فایده بود. در مقابل با اقلیت هیأت اجراییه که در شرف سازمان دادن انشعاب از حزب بود، نکات مشترک سیاسی ای با آن ها پیدا کرد و در پروسه بحث های پیش کنگره حزب، رسماً انشعاب کرد و با آن عده کنگره ای فرا خواند و مشترکاً "حزب وحدت کارگران" را تشکیل داده و نشریه ای به نام «همت» انتشار دادند.

د) کنگره حزب: جمع بندی فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی

به منظور جمع بندی فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی دوره انقلاب و تعیین خط مشی سیاسی دوره بلافاصله بعدی، پس از سه ماه بحث کتبی درونی میان کلیه اعضاء، کنگره حزب در فروردین ۱۳۶۰ برگزار شد. در کنگره سه قطعنامه اصلی به

بحث گذاشته شد و تصویب گردید. جمع بندی اوضاع سیاسی و تعیین خط مشی سیاسی دوره آتی، اساسنامه حزب و درس های کارگری و نحوه مداخلات بعدی. البته قطعنامه هایی در مورد زنان، جوانان بحث شد. اما تصویب فرمول بندی نهایی آن به عهده کمیته مرکزی منتخب کنگره گذاشته شد.

کنگره در واقع پس از وقایع ۱۴ اسفند دانشگاه تهران که منجر به رو در رویی توده ها با عوامل رژیم شد، صورت گرفت. در قطعنامه اوضاع سیاسی چنین طرح گردید که برخورد نهایی بین انقلاب و ضدانقلاب در دستور روز قرار گرفته، روحانیت برای حفظ حاکمیت خود حمله نهایی را علیه توده ها سازمان می دهد. در نتیجه خطر اصلی و نیروی ضدانقلاب، روحانیت حاکم بوده و تنها راه مقابله با آن ها بسیج توده ای است. وقایع ۱۴ اسفند دانشگاه نمونه بارزی از نحوه مقابله با رژیم و چنین روشی بود که می بایستی ادامه یابد. اما رهبری آن جنبش مقاومت، بنی صدر و لیبرال ها (و مجاهدین) قادر به گسترش و تعمیق مقاومت و بسیج توده ای نبوده و از در سازش با رژیم بر آمدند. توده ها می بایستی با اتکاء به نیروی خود و بدون توهم به رهبری بورژوایی به مبارزه ادامه دهند. نشریه «چه باید کرد» که هفته پس از کنگره منتشر شد، خطوط محوری قطعنامه کنگره را منعکس کرد: «دوسال پس از قیام بهمن ماه بیکاری و تورم بی داد می کند. امپریالیزم جهانی بر ما ستم می ورزد و طبقات دارا خون زحمتکشان را می مکند. بخش هایی از طبقات دارا و نمایندگان سیاسی آنان که توانستند به دلیل فقدان تاریخی رهبری انقلابی در ایران جنبش توده ای ضدسلطنت را به ایزاری جهت رسیدن به قدرت بدل کنند، اینک که ماهیت خود را نشان داده اند تلاش مذبحخانه ای را برای حفظ قدرت آغاز کرده اند... در مرحله فعلی به دلیل نبودن رهبری انقلابی و خیانت نیروهای مدعی دفاع از منافع زحمتکشان، جنبش ضداستبدادی به دنبال جناح دیگری از سیاستمداران دولت سرمایه داری کشیده شده است... مرکزی ترین مسأله برای ایجاد شرایط مساعد جهت مبارزه با رهبری سرمایه داری متشکل شدن و متحد شدن طبقه کارگر ایران و مسلح

شدن آن‌ها به برنامه انقلابی است. بدون اتحاد این طبقه و مسلح شدن آن به برنامه‌ای که آن را قادر سازد رهبری کلیه ستم‌دیدگان و زحمتکشان را، برای تسخیر قدرت و استقرار حاکمیت زحمتکشان در دست بگیرد پیروزی میسر نخواهد شد... طبقه کارگر نمی‌تواند با برنامه آقای بنی‌صدر و سایر "لیبرال‌ها" قدم به میدان این مبارزه بگذارد. طبقه کارگر باید برنامه‌ای ارائه دهد که به جای حاکمیت روحانیت مستبد حاکم، حاکمیت واقعی مردم برقرار شود، و نه حکومت جناح دیگری از سرمایه‌داران... شعار مرکزی پرولتاریا در مبارزه برای سرنگونی استبداد حاکم، با شعار انحلال مجلس و حکومت فعلی و تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی به عنوان عالی‌ترین مرجع قانون‌گذاری، حکومت در جامعه باید باشد... وظیفه مبرم انقلابیون در این دوران است که برنامه انقلابی را، با قاطعیت هر چه تمام‌تر، و با تمام قوا تبلیغ و ترویج کنند، و در آماده‌کردن پرولتاریا برای تسخیر انقلابی قدرت سهم خود را ادا کنند» (سر مقاله چه باید کرد، شماره ۱، دوره سوم، نیمه اول فروردین ۱۳۶۰). در مورد سازشکاری بنی‌صدر چنین آمد: «روز ۱۴ اسفند نقطه عطفی در مبارزات زحمتکشان بود. مردم علیه دارودسته‌های اوباش و چماقداران حزب الله مقاومت کردند، آنان خود فعالانه در این امر شرکت نمودند و دست به عمل زدند... پس از ۱۴ اسفند حملات روحانیت حاکم به توده‌ها ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. حزب جمهوری اسلامی در بیانیه خود مردم را چماقدار و ضدانقلاب نامید. فقیه ولی امر در باره توطئه علیه روحانیت هشدار داد... ده روزنامه ممنوع‌الانتشار شدند. مجلس شورای اسلامی با تصویب ماده واحد ه ای اختیارات رئیس‌جمهور را در رد،... قدم بعدی تشکیل هیأتی مرکب از نماینده امام، نماینده رئیس‌جمهور و یک نماینده از طرف بهشتی (حزب جمهوری اسلامی) بود تا به اصطلاح اختلافات را حل کند... این هیأت صرفاً بر بنی‌صدر نظارت خواهد کرد تا هیچ‌گونه قدمی در جهت مخالف حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم بر ندارد. حزب جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، دیوان عالی کشور، و خلاصه روحانیت حاکم به این اقدام، با

شعف خوش آمد گفت. اما حزب الله در این استقبال تنها نبود. سر مقاله روزنامه انقلاب اسلامی نیز به این عمل خوش آمد گفت و بنی صدر نیز هم چنین سیاست گام به گام عقب نشینی انقلاب اسلامی بنی صدر از روز ۲۶ اسفند آغاز گردید. این شیوه معمول بنی صدر است که سکان بر جنبش اعتراضی را به دست می گیرد و سپس سازش می کند... البته این ابدأ تعجب آور نیست که بنی صدر از توده ها می ترسد و از گسترش مبارزات آن ها وحشت دارد و پس به ناچار هر جا مبارزه در پشت سر او از حد معینی گسترده تر می شود، سازش می کند. بنی صدر نه قادر به مبارزه علیه چماق داری است و نه می تواند از حقوق دمکراتیک و ابتدائی توده ها دفاع کند، چه برسد به این که علیه حاکمیت روحانیت مبارزه بکند. وی می خواهد دولت و جامعه سرمایه داری را در کام بحران عمیق فرو رفته است بازسازی کند... بازسازی دولت محتضر سرمایه داری جمهوری اسلامی با مبارزه و دخالت توده ها برای تحقق خواسته های شان منافات دارد. هم از این روست که بنی صدر ترجیح می دهد از بالا و با مذاکره با روحانیت حاکم اختلافات را حل کند و از گسترش و تعمیق مبارزه توده ها می هراسد... آقای بنی صدر خواستار حل بحران توسط فراخواندن مجلس مؤسسان نیست... زیرا وی در چنان مجلسی در برابر برنامه انقلابی بی اعتبار می شود. بنابراین توده ها تنها از طریق شعار حاکمیت روحانیت خیر! حاکمیت مردم آری! قادرند مبارزات خود را جهت بدهند. آنان با طرح شعار مجلس مؤسسان به یک زبان واحد سخن خواهند گفت و به سوی یک هدف و آن استقرار حاکمیت مردم به جای حاکمیت چماق داران پیش خواهد رفت. (بنی صدر، چماق دار، وحدتتان پایدار، چه باید کرد، شماره ۲، دوره سوم، نیمه دوم فروردین ۱۳۶۰). گرچه مجاهدین تغییراتی در موضع و روش خود علیه رژیم داده بودند، اما، هرگز قاطعانه و پیگیرانه تعرض توده ای را سازمان ندادند و تظاهرات و اعتراضات خود را صرفاً به اتکاء به نیروی خود آن هم بسیار دیر سازمان دادند. تحلیل حزب در قطعنامه سیاسی کنگره این بود که کلیه گرایش های اپوزیسیون بورژوایی مانند بنی صدر و "لیبرال ها و مجاهدین

در انتظار تغییرات از بالا بودند و از این رو بسیج توده ای را علیه رژیم نمی توانستند سازمان دهند.

قطعه نامه دوم مصوبه کنگره در مورد اساسنامه حزب بود. از نقطه نظر حزب قواعد سانترالیزم دمکراتیک یک سری اصول خشک و اداری نمی توانست باشد. از این رو تدوین اساسنامه را موکول به پس از چند سال مبارزه طبقاتی و کسب تجربه از اختلافات و انشعابات و وحدت های درونی، کرد. تدوین اساسنامه می بایستی بستگی به رشد سیاسی سازمانی و تجربه افرادی که آن را اجرا می کنند، داشته باشد. قطعه نامه اساسنامه دارای دو بخش بود: آموزش تنوریک حول مفاهیم تشکیلاتی یک حزب لنینیستی (مفهوم سانترالیزم دمکراتیک) و اصول تشکیلاتی که براساس تجربه و مبارزه خود حزب کسب شده بود. (حق گرایش در درون حزب، رابطه رهبری با هسته ها...).

قطعه نامه سوم نیز در مورد تجربه مداخلات کارگری در کارخانه ها بود. در آن قطعه نامه دو نکته اساسی تاکید شده بود. اولاً، لزوم ساختن هسته های سوسیالیستی به منظور مستحکم کردن کمیته های کارگری، سندیکاها، جناح کارگران مبارز (و هر جبهه واحد کارگری). به عبارت دیگر ساختن کارگران سوسیالیست در سطح کارخانه ها. ثانیاً، ضرورت کار مخفی و غیرعلنی در کارخانه ها. نکات دیگر قطعه نامه شامل جمع بندی کار در جنبش شورایی، کانون های هماهنگی و ضرورت تحریم انجمن های اسلامی، مبارزه علیه نامه های جدید شوراها بود.

در کنگره بحث هایی در باره ضرورت ساختن سازمان های مستقل زنان، جوانان صورت گرفت. اما، تدوین قطعه نامه های نهایی در مورد نکات فوق، به عهده کمیته مرکزی منتخب کنگره گذاشته شد. کنگره، کمیته مرکزی خود را انتخاب کرد تا مواضع مصوبه کنگره را با کنگره بعدی به اجرا گذارد و تصمیم بر انتشار مجدد چه باید کرد به مثابه ارگان سیاسی حزب و ادامه انتشار "کارگران سوسیالیست" گرفت.

کمیته مرکزی حزب در اولین اجلاس خود، هیأت اجراییه، و سازمانده سراسری را انتخاب کرد، و هیأت اجراییه نیز دفتر سیاسی را به منظور نظارت بر فعالیت های روزمره حزب تعیین کرد.

سازماندهی حزب نیز در این دوره، همراه با تغییرات در شرایط سیاسی جامعه، تغییر کرد. سلول های کارگری، جوانان که در بخش عمده کار حزب را در دوره قبل تشکیل می دادند به هسته های متعدد کوچکی مبدل گشتند. برخی از هسته ها حول حوزه های کار مشخص شکل گرفتند و بعضی ها به حالت جغرافیایی به کار مشغول شدند (ترکیبی از دو شکل سازمان دهی دوره های قبل).

هیأت اجراییه حزب تصمیم به تداوم کار به شکل زیرزمینی گرفت. کلیه فعالیت های علنی حزب قطع گردید و مراکز حزبی تغییر مکان دادند و روابط اعضاء صرفاً از طریق هیأت اجراییه برقرار می شد.

آخرین اعلامیه علنی حزب در مورد "میثاق" بنی صدر و مجاهدین (شورای ملی مقاومت) بود که در آن، "میثاق را یک ائتلاف سرمایه داری ارزیابی کرد و پیوستن به آن را غیراصولی خواند. در مقابل پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک جبهه واحد از نیروهای چپ حول یک بولتن بحث ارائه داده شد. بر اساس آن پیشنهاد، هیأت اجراییه با تعدادی از نیروهای چپ وارد مذاکره گشت.

پایان بخش دوم

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری